

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228053

UNIVERSAL
LIBRARY

OSMANIA UNIVERSITY LIBRARY

Call No. *E-86 425 9121* Accession No. *121A8*

Author *Singh, J.P.*

17184

Title *History*

This book should be returned on or before the date last marked below.

ضمیمه نشریه شماره ۳

از انتشارات کانون دانش پارس

کده قآنی

شامل شرح حال مفصل

حکیم قآنی شیرازی

نگارش

علی نقی بهرُوزی

دبیر دبیرستانهای شیراز

۱۳۳۳

ملك نژادا چومن جهان نزايد همی پس از من ای بس حکیم که می بیاید همی
 بمرگ من پشت دست زغم بخاید همی دودست خود از اسف بهم بساید همی
 که کاش قاآنیا بدی در این روزگار !



تنها عکسی است که از حکیم قاآنی شیرازی در دست است

قصیده ایست که شاعر هنرمند و دانشمند فرزانه آقای حسین فصیحی متخلص به
« شیفته » بمناسبت سده حکیم قآنی سروده اند .

تازه صد سال درست است که قآنی
آنچه بایست و بشاید همه را گفته است
نثر او دفتری از خوبی و طنازی
زاده « گلشن » و در گلشن طبع او
ادبا و فصحا زو بشگفتی در
گاه بر تافته با سبک « منوچهری »
گرچه اندر بر استاد سخن « سعدی »
ایمکن آنجا که بود رتبت استادش
« انوری » را نگرفته است بشاگردی
گاه بر زمزمه سامریان عصر
گاه بر سفسطه مدعیان عهد
آنهمه گنج گران قیمت دانش را
طبع سیال وی است این که روان کرده است
این نه مبنای قصیده است بستواری
ابر و بحرند مگر خاطر و فکر او
خوانده در بزم ادب نغمه « داودی »
گر « محمدشاه » « حسان عجم » خواندش
کی رسد باز بدان رتبت و دانائیش
او اول مرد حکیمی است که در دوران

دم فرو بسته است از شعر و سخندانی
شعرها ساخته ، سخنها همه برهانی
نظم ، مجموعه ای از شوخی و فتانی
رسته گل های معانی بفراوانی
کاین چه نیروست گه نظم و سخنرانی ؟
گاه در تاخته بر شیوه « خاقانی »
خوبش را خوانده چو شاگرد دبستانی
و ندر آن جا که زند نوبت سلطانی ،
« عنصری » را نپذیرفته بدر بانی !
قلمش معجزه موسی عم — رانی
فلسفه اش کرده ارسطویی و لقمانی
بهر ما هشته بدین مفتی و ارزانی
دجله ها هر سو با سهلی و آسانی
کوه را بوده همانا بمثل بانی !
این بدر خیزی و آن در گهر افشانی
زده در ملک سخن کوس « سلیمانی »
ورز « شاه ناصر » شد شهره به « سبحانی »
دانش و رتبت سبحانی و حسانی
چه بعرفان ، چه بحکمت ، نبش ثانی

فهرست مطالب کتاب

صفحه	مطالب	صفحه	مطالب
۳۱	اضافه و نقصان اشعار	۱	دیباچه
۳۸	قدرت طبع قانانی	۵	قصیده آقای حشمت زاده
۴۷	بدیهه سرائی قانانی	۱۰	مقدمه
۵۰	قانانی و وصال	۱۰	شرح حال گلشن
۵۳	قانانی و سعدی	۱۲	« حاج میرزا محبعلی
۵۵	گوشه‌ای از زندگانی قانانی	۱۳	« « ندیم
۵۵	نامه قانانی	۱۷	« « حکیم قانانی
۶۰	وفات قانانی	۲۲	اوصاف قانانی
۶۲	محل قبر قانانی	۲۳	گفتار قانانی
۶۵	سامانی فرزند قانانی	۳۰	پریشان
۶۹	منابع عمده کتاب	۳۱ و ۳۰	نمونه خط قانانی بین صفحه ۳۰ و ۳۱
		۳۰	آثار دیگر قانانی

آنش دیوان که پراج است و در او درج است
 نامه او را ، طراحی خامه او
 شعر او معجزه یا شعبده، یا سحر است
 بود در سال هزار و دو صد و هفتاد
 جسم این شاعر شیرازی در «ری» ماند
 گرچه زین واقعه نك يك سده بگذشته است
 پیش گرهر «سده» بدرسم که در ایران
 هان بیاد وی و آن نثر «پریشان» است
 نه عجب، دست اسف ساید در سوکش
 چند گه پیش بیزی که عزیزانی
 ذکر این شاعر استاد به پیش آمد
 همه گفتند مرا: کی گهر طبع
 گرچه او رفته ولی باز ز فضل او
 باد در مدح تو زان فاضل معنی سنج
 پس از آن دوست بهروزم «بهروزی»
 گفت در این «سده» منم بنگارم نیز
 پی تشویق وی و خواسته یاران
 وه که نظم سره «شیفته» ای هم ماند

هر چه رمز حکمی ، نکته عرفانی
 نقش ارژنگی داده ، صور مانی
 هر چه هست ، از وی عقل است بحیرانی
 رحلت او ز جهان کهن فانی
 جانش شد در کف رحمت رحمانی
 ادبا راست همان انده و پژمانی
 جشن گیرند بشادی و تن آسانی
 جمع در این «سده» اسباب پریشانی
 سالها گیتی، از فرط بشیمانی!
 همه بودند در آن جمع بمهمانی ،
 که از او کاخ ادب رست ز ویرانی
 از درخشانی ، چون لعل بدخشانی
 بس حسودان که برشکنند و گرانجانی
 حق گزاری است سزاوار و ثناخوانی
 کرد سودای مراسله جنبانی
 شرح حال وی و فرزندش «سامانی»
 ستم این گفته بشیوائی و شایانی
 یادگار از سده رحلت قاآنی

فهرست مطالب کتاب

صفحه	مطالب	صفحه	مطالب
۳۱	اضافه و نقصان اشعار	۱	دیباچه
۳۸	قدرت طبع قآنی	۵	قصیده آقای حشمت زاده
۴۷	بدیهه سرایی قآنی	۱۰	مقدمه
۵۰	قآنی و وصال	۱۰	شرح حال گلشن
۵۳	قآنی و سعدی	۱۲	« حاج میرزا مجبعلی
۵۵	گوشه‌ای از زندگانی قآنی	۱۳	« « ندیم
۵۵	نامه قآنی	۱۷	« « حکیم قآنی
۶۰	وفات قآنی	۲۲	اوصاف قآنی
۶۲	محل قبر قآنی	۲۳	گفتار قآنی
۶۵	سامانی فرزند قآنی	۳۰	پریشان
۶۹	منابع عمده کتاب	۳۱ و ۳۰	نمونه خط قآنی بین صفحه ۳۰ و ۳۱
		۳۰	آثار دیگر قآنی

از خوانندگان گرامی تقاضا میشود که پیش از خواندن اغلاط زیر را تصحیح

فرمایند .

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵	۳	تا بکی	تاکی
۵	۹	خذف	خزف
۷	۲۰	آینه	آئینه
۳۰	۵	برایشان	پر ایشان
۳۸	۵	ابنکه	اینکه
۳۹	۲۲	نبست	نیست
۵۱	۲۰	جلویری	جلوگیری
۵۶	۱۳	یرون	بیرون
۶۳	۲	دستگری	دستگردی

دیباچه

بتصدیق دوست و دشمن ، شاعر بزرگ شیرازی ، حکیم قآنی شیرازی ، اشعر شعرای دو قرن اخیر ایران است که از حیث ذوق و قریحه شاعری و جودت ذهن ، در میان شعرای سلف و خلف کمتر نظیر داشته است .

قصاید غراء ، تغزلات دلکش ، مطایبات زیبا و تشبیب های روان این شاعر هنرور از بهترین اشعار زبان فارسی است .

حکیم قآنی شیرازی ، پس از دو استاد بزرگ سخن ، شیخ سعدی و خواجه حافظ ، از بزرگترین شعرای شیرازی است که موجب افتخار فارس و فارسی میباشد و صیت شهرت او نه فقط در اقطار ایران پیچیده بلکه بگفته سعدی ، در بسط زمین ، نیز رفته است .

آقاخان محلاتی ، پیشوای فرقه اسماعیلیه که در سال ۱۳۲۹ شمسی بایران آمد ، ضمن مصاحبه مطبوعاتی که روز ۲۵ بهمن ماه همانسال با خبرنگاران جرائد بعمل آورد اشاره مهمی هم بقآنی نمود که عیناً از روزنامه اطلاعات چاپ تهران نقل میشود :

« ... بعد درباره اهمیت زبان فارسی در دو کشور های پاکستان و هندوستان اظهاراتی نمود و گفتند : درایندو کشور در خانه ای نیست که دیوان قآنی وجود نداشته باشد و از دیوان حافظ فال نگیرند ... »

اشعار قآنی از همان زمان خودش مشهور عام و خاص شده و مورد توجه عموم فارسی زبانان قرار گرفته است چنانکه در زمان حیات خود شاعر قسمتی از دیوان او در هندوستان چاپ گردیده است .

مطابق تحقیقاتیکه بعمل آمده (و در متن این شرح مندرج است) حکیم قآنی در سال یکهزار و دووست و هفتاد هجری قمری در تهران از این جهان رخت بر بسته است . بنابراین در سال یکهزار و سیصد و هفتاد هجری قمری (۱۳۲۹ شمسی) درست یکصد سال از تاریخ وفات آنشاعر بزرگ میگذشت .

در ممالک متمدن که بزرگان و شعراء ، علماء و دانشمندان ، ارج و احترام بسیاری دارند و مردم ایشان را مورد تجلیل و تکریم قرار میدهند ، همیشه روز های تولد ایشان را جشن میگیرند و حتی پس از مرگ آنها نیز در چنان روز ها می یاد آن مردانیکه با نبوغ فکری خود ، وسیله افتخار کشور و هموطنان خودشان را فراهم ساخته اند ، مجالس تذکری ترتیب میدهند و خدمات ایشا ترا مؤرد تمجید و تقدیر قرار میدهند و بروح پاک آنرا در مردان درود میفرستند و بدانوسیله هم حقوق دانشمندان و بزرگانرا ادا میکنند و هم برای آیندگان و سائل تشویق فراهم میسازند .

متأسفانه در محیط و جامعه ما که در اثر پائین بودن سطح معلومات عمومی هنوز بارزش علم و دانش و مقام علماء و شعراء و بزرگان آنطوریکه باید و شاید پی نبرده اند ، بزرگان و شعراء و علماء و هنرمندان از تجلیل و تکریم محرومند !

در ادوار تاریخی هزاران عالم و شاعر ، هنرمند و فاضل در اینکشور پا برصه وجود گذاشته اند که متأسفانه امروزه نه اسمی از آنها برده میشود و نه حتی از قبور آنان اثری هست ! و این مسئله برای ملتی که وسیله تفاخر و مباهاتش در برابر ملل متمدن امروزه دنیا که بزیور علم و دانش و کمال و هنر آراسته اند ، جز همین وجود بزرگان علم و ادب چیز دیگری نیست ، موجب کمال تأسف است

است

بنابراین به پیروی از رویه مستحسن ملل متمدن ، در اینسال که مصافح با « بنده وفات حکیم قآنی شیرازی » بود نگارنده برای تجلیل و تکریم از « سرزمین شاعر بزرگ شیرازی » شرح حال مفصل و مشروحی از پدر و خویشاوندان و فرزند و خود قآنی نگاشتم و در روزنامه وزین پارس چاپ شیراز منتشر کردم . این شرح حال که با تحقیقات کامل و تتبع بسیار نگاشته شده بود مورد توجه عده کبیری از فضلا و دانشمندان واقعهشد و تقریظهای متعددی بر آن نگاشتند که برای نمونه یکی دوتای آنها را در اینجا نقل میکنیم :

آقای غلامرضا پوروالی از تهران مینویسند :

« بعدالعنوان ... از زحمتی که متحمل شده و شرح حال شاعر عالمقام حکیم قآنی را که در روزنامه پارس درج بود نوشته اید حقاً و انصافاً زحمات حضرت در خور کمال تحسین و تمجید است و راستی حکیم قآنی را پس از یکصد سال و گذشتن یکقرن از میان قبر بیرون آوردید و بدنیا کما هو حقّه معرفی فرمودید و شاعری دانشمند با آن مایه و مرتبه حیف بود که یک سلسله گزارش حالش بطور پراکنده در اذهان مردم بوده باشد ... »

روزنامه پارس نیز در شماره ۱۱۱۴ مورخه دهم اسفند ۱۳۲۹ خود چنین نوشته است :

تذردانی و تحسین

« پس از انتشار شرح حال کامل شاعر شهیر شیرازی حکیم قآنی که بوسیله دانشمند محترم آقای علی نقی بهروزی از روی تتبع و تحقیق نگاشته شده و در چند شماره روزنامه پارس درج گردید ، تقریظهای بسیاری بدفتر روزنامه رسیده و همه شرح حال مزبور را مورد تمجید و تحسین قرار داده و از زحمات نویسنده مطلع آن قدردانی نموده اند .

نوشتن اینگونه مقالات تحقیقی کار پر زحمتی است چنانکه آقای بهروزی برای

نوشتن این شرح حال ، چند سال متحمل زحمت شده و برای جمع آوری مطالب مزبور کتب و مجلات بسیار را مورد مطالعه و تتبع قرار داده اند .

ما از اینکه می بینیم مقالات پر مغز روزنامه پارس مورد توجه خوانندگان گرامی واقع میشود و نویسندگان روزنامه پارس را مورد تمجید و تشویق قرار میدهند مسروریم و امیدواریم که همیشه مندرجات روزنامه پارس برای خوانندگان عزیز قابل استفاده باشد .

و ضمناً لازم میدانیم که از طرف خوانندگان دانش دوست روز نامه پارس از زحمات آقای بهروزی قدردانی کنیم و مخصوصاً همانطوریکه چند نفر پیشنهاد کرده اند تقاضا نمائیم که شرح حال مزبور را جدا گانه چاپ و بیاد بود « سده وفات حکیم قآنی » آنرا بشکل کتابی منتشر سازند . «

اینک خیلی خرسندم که آن مقالات را با تعلیقات و اضافات دیگری بشکل کتابی منتشر میسازم و امید است که این کتاب که در واقع مکمل دیوان قآنی است مورد توجه هموطنان گرامی واقع گردد.

در پایان ، قصیده غرائی را که شاعر معروف معاصر آقای احمد حشمت زاده بمناسبت سده وفات قآنی سروده اند در زیر درج میکنیم .

ولی نقی - بهروزی

شیراز ۱۳۷۰ هجری قمری

بمناسبت سده استاد سخن حکیم قآنی

سروش دوش بگوشم سرود این گفتار
که خواب تابکی؟ بگشای چشم و شو بیدار
ز جای خیز و درین کنج انزوا منشین
میان به بندو زبان بر گشای دیگر بار
یکی چکامه بوصف سخن، سرا، که بود
بنزد عقل به از در و لؤلؤ شهوار
بگفتمش که منزله بود سخن از وصف
خذف چگونگی بگو هر توان نمود نثار
جوا بداد: نگفتم بگو مدیح سخن
بشرح طرز سخن بایدت سرود اشعار
که نظم و نثر بدوران چگونه باید گفت؟
که نیاک آید در دیده اولوالبصار
کدام یک ز اساتید ما تقدم شعر
مسلمند و مقدم، بهر زمان و دیار؟
سرودم: سخن جانفرا چو نظم و چونر
همی بیاید آنرا صفت بود دو چهار
فصیح و موجز و نغز و بدیع، کز این چار
پسند افتد در خاطر صغار و کبار
بلیغ و روشن و صاف و روان چوماء معین
کازو شوند خواص و عوام بر خوردار
به پنج قسم سخن آمده است و میآید
به پنج قسمت استاد، پنج تن بشمار

نخست رزم و دوم بزم و سومش اندرز
 چهارم است غزل پنجمین قصیده، نگار
 قصیده گر چه مقدم بود بچار دیگر
 ولیک طبع بتأخیر آن بود ناچار
 برزم مهر سپهر سخن که همچو مسیح
 نمود زنده عجم را دو باره از گفتار
 یگانه خسرو ملک سخن که گیتی را
 گرفت زیر نگین سخن، سلیمان وار
 حکیم طوس مهین پهلوان عرصه رزم
 که محو کرد ز گردنکشان نظم، آثار
 هماره دولت ایران ماست تا با بد
 رهین منت آنشاعر نکو کردار
 به بزم شیخ نظامی که تالی او را
 نیافریده دیگر کرد گار لیل و نهار
 خجسته طوطی شیرین مقال گلشن نظم
 که جای شعر شکر ریخته است ازمنقار
 چو طبع نازک او گاه بزم آرا می
 ندیده دیده این هفت گنبد دوار
 هزار مرتبه شیرین تر است گفتارش
 ز لعل شیرین، کلاهست برشکر سالار
 بگاه بند و غزل سعدی او ممتاز سخن
 که گوی سبقت برد از اکابر اقطار
 بگلستانش هرگز خزان نیابد راه
 چو گلستان ارم باشد همیشه بهار

هزار شاخ گل نو شکفته است در آن
 که نغمه ساز بهر گل بود هزار ، هزار
 بیوستانش گر نیک بنگری بینی
 درختها همه آورده فضل و دانش بار
 بجای سرو و صنوبر ، نصیحت و اندرز
 فصاحت و ادب و علم باشدش اثمار
 بطبیاتش گر بگذری شوی سر مست
 ز طیب نافع چین و زبوی مشک تثار
 زهی یگانه ادیبی که نغز گفتارش
 برای عالمیان رهنما ست در هر کار
 پیمبر عجم از خوانمش رواست که هست
 کتاب فضلش محکم دلیل در انظار
 بود بحکمت و عرفان فرید ، شمس الدین
 که مه زپرتو طبعش نموده کسب ، انوار
 لسان غیب مهین *خوارسجده حافظ شیراز*
 که قطب دایره عقل و عشق راست ، مدار
 یگانه عارف حق *حافظ کلام الله*
 علیم ، علم لدنی و کاشف اسرار
 کتاب او همه سر نهان قلب ترا
 عیان و فاش چو آینه میکند اظهار
 مگیر خرده اگر وحی منزلش خوانم
 که هست کاشف اسرار و واقف اضمار

ولی قصیده که میزان آزمایش ماست
 که طبع کیست گران سنک یا سبک مقدار
 مسلم است با استاد فضل « قَا آ نِی »
 که طبع اوست یکی ژرف قلزم ذخار
 مگوی طبع ، که بحر است درو مرجان زای
 مگوی طبع که ابر است لعل و گوهر بار
 مگوی طبع که دریای فیض رحمان است
 مگوی طبع که بیدای بیکران و کنار
 چو عنصری بمدیح و چو عسجدی بگریز
 چو انوری به بهاریه ، فرخی به نگار
 بلف و نشر بود عبد واسع و عمیق
 کند بصنعت اغراقش ازرقی اقرار
 غضا بریست بگاہ سپاس از ممدوح
 بوقت شکوه چه مسعود سعد در بحصار
 بگاہ حکمت و توحید بر قصائد او
 اگر درست به بینی بدیده بیدار
 شوی ز نشوه الفاظ او گهی سرمست
 ز روح بخش معانیش گه شوی هشیار
 بهر فنی ز فنون قصیده در دوران
 مسلم است چو در جنگ حیدر کسرار
 یکی چکامه نغزش درست اگر خوانی
 بگوشت آید بانگ زه ، ازیمین و یسار
 تمام لب به تحیر گزند و از قولش
 هزار بار کنند این دو بیت را تکرار

امام جماعت بوده است و فرصت الدوله در آثار عجم شرح حال او را چنین نگاشته است :

« ... امام آن مسجد ... میرزا محمدعلی بن میرزا محبعلی شیرازی است - مجتهدی است که گنجینه سینه اش بجواهر دقایق مخزون و زاهدی است که ضمیر منیرش بلوامع حقایق مشحون - میرزا حبیب قآنی ویرا عم است و جناب شیخ محمد تقی متخلص به « ناطق » او را ولدی مکرم و این ولد ارجمند ، از علوم ظاهری ، از پدر نصیبی برده و در شیوه شاعری ؛ عم پدری را « قآنی » وارث گردیده است . »

پسر دوم حاج میرزا محبعلی ، حجة الاسلام مرجع تقلید ، میرزا محمد تقی شیرازی است که شهرتش بیش از آن است که در اینجا بیشتر معرفی شود .
فارسنامه ناصری درباره او مینویسد :

« میرزا محمد تقی شیرازی پسر دوم حاج میرزا محبعلی است که در سه ماه با استفاده و افاده علوم دینیه اشتغال داشته است »
بدیهی است شرح فوق وقتی نگاشته شده که مرحوم حجة الاسلام بدرجه اجتهاد و معرفت فرسیده بوده است .

میرزا اکبر ندیم - پسر سوم میرزای گلشن « میرزا اکبر » است که به « میرزا اکبری » معروف بوده و « ندیم » تخلص داشته است - میرزا اکبری نیز مردی فاضل و دانشمند و شاعر بوده است و طبعی رسته و لاقید داشته است . اشعار شیوائی از وی بیادگار مانده ولی چون مردی ظریف بوده ، بیشتر در هزل میکوشیده است .

صاحب فارسنامه ناصری در باره او مینویسد :

« سبحان زمان ، حسان دوران ، نادره عصر ، مالک زمام نظم و نثر ، میرزا اکبر ندیم » تخلص است .

اشعار دلفریب لطیفش کشیده است در گوش روزگار بسی در شاهوار

اشعار آبدار خود را جمع نساخت و دیوانی پرداخت و این چند بیت از او
بیادگار ثبت گردید :

خاطرت از قید غم آزاده کن وجه می خلری آ ماده کن
ساغر بلور پر از باده کن شیر غمانرا همه قلا ده کن
خویش رفیق بتکی ساده کن
ماهرخ و سرو قد و گلغذار

خیز و تماشا بلب جو ی کن چشم سوی لاله خود روی کن
روی از این سوی بدان سوی کن باده بخور ، های کن وهوی کن
ها ، همه با آن بت دلجوی کن
کاخر مستی به نیننی خمار

غزل

ساربانان بشتاب از چه بری محمل را ؟
می نیننی مگر این خسته پا در گل را ؟!
کاروان بار سفر بست و از آن میترسم
که کنم گریه و سیلاب برد محمل را !
ایکه گفתי ز رخس دیده بگیرم ، گیرم
بر گرفتم ز رخس دیده ، چه سازم دلرا ؟!
شیخ منعّم نتواند کند از شیدائی
زانکه دیوانه چسان پند دهد عاقلرا ؟!
نگذارم که کسی جز تو کند جا بدلم
زانکه بهر تو صفا داده ام این منزل را !
نوادرو حکایات بسیاری در باره اخلاق و رفتار مرحوم ندیم و رستگی و

بی پروائی او ذکر میکنند و ما برای مثال چند تای آنها را در اینجا نقل میکنیم :

۱ - گویند میرزا اکبری در شرب خمر و باده نوشی افراط نمیکرده و غالباً مست بوده است و برخی اوقات بقدری مست میشده که در کوچه ها و مساجد بیهوش میافتاده است .

شبى در حال مستى وسط كوچه افتاده بوده است - يكي از علمای شیراز موسوم به «میرزا ابراهیم فسائی» او را بدانحال می بیند و از راه خشم لگدی بسروى میزند . ندیم از شدت درد بیهوش میآید و چون چشمش بدان آخوند میافتد فوراً این بیت حافظ را میخواند:

بر آستانه میخانه گرسرى بينى مزن پياش که معلوم نيست نيت او!
۲ - گویند مسجد نوشیراز را خادمی بوده است بنام «سید ششپری» - وی چون باخلاق ندیم آشنائی داشته ، هر وقت او را میدیده با ششپریکه داشته بسر او میتاخته و دهان او را بومیکرده است و اگر از دهان ندیم بوی شراب استشمام میکرد او را مورد اذیت قرار میداده است از اینرو مرحوم ندیم این شعر را در باره او سروده است :

سید ششپری از بهر شراب دمبدم بوی کند پوز مرا
بعد ازین خمر اماله بکنم تادیگر بوی کند ... مرا!
۳ - گویند روزی از مکتبی میگذاشته است - مشاهده میکند که پسر بچه ای با صباحت منظر جزء شاگردان است - فوری نزد مکتبدار رفته التماس میکند که او را جزء شاگردان پذیرد تا بلکه از برکت پیدا کردن سواد ، قرائت نماز و خواندن قرآنش درست بشود !

مکتبدار ساده لوح باور کرده او را میپذیرد و بنا بخواهش ندیم او را با همان پسر ، همدرس میکند !

ندیم مدتها با آن پسر « اَبَجَد ، هَزُز » میخوانده است !

تاروژی تصادفاً مکتبدار از (مدرسہ خان) شیراز کہ مدرس دا نشمند ان و علماء بوده میگذاشته، مشاهده میکند کہ شاگرد بیسو اد او، مجلس درس دارد و عدہای طلبہ نزد او کتاب «اسفار» درس میخوانند!

مکتبدار از تعجب، مبهوت میگردد ولی ندیم چون او را می بیند و بفراست تعجب او را مشاهده میکند میگوید:

«آقامیرزا! هنوز موقع (اچچہ ہوز) خواندن من نر سیدہ - وقتیکہ رسید

خدمت میرسم!»

۴ - گویند شبی بمسجد حاج میرزا ہادی رفتہ و از شدت مستی تاصبح بیهوش میافتد - صبحگاہان کہ حاج میرزا محبعلی (برادر او) بنماز میروند ندیم را بدانحال می بیند، میگوید او را بیدار کنند تا نماز بخواند - ندیم چون بیدار میشود میگوید: اخوی! من اصلاً نماز نمیخوانم والا کی بہتر از شما برای امامت است؟ حاجی عصبانی میشود و میگوید او را کشیدہ از مسجد بیرون بیندازید! ندیم فوری میگوید: مگر من (مد ولا الضالین) ہستم کہ مرا بکشند!؟

۵ - وقتی دیگر حاج میرزا محبعلی او را در کوچہ می بیند کہ هست لایعقل است فوق العادہ عصبانی شدہ و با شدت تمام او را بباد کشیدہ گرفتہ، پی درپی، بصورت او سیلی میزند - ندیم بہوش آمدہ میگوید: اخوی! مگر کشیدہها (وضی) میباشند کہ آنہارا ہی تجدید میکنی!؟

« تبارك الله از فکر بکر قا آنی

که جان حاسد از ابکار او بود افکار »

« خطای نثرش چون صبر عاشقان اندک

قبول نظمش چون جور دلبران بسیار »

فن قصیده بدو ختم گشت درءالم

چنانکه ختم رسالت باحمد مختار

کسی مدایح شخص رسول و آتش را

نگفته است چو او از مهجر و انصار

کنونکه يك «مهد» از مرگت او گذشته رواست

که بر مزارش گریند اهل دانش ، زار

گمان مبر که یکی چون حکیم قا آنی

زمانه آرد دیگر ز بعد سال هـ زار

بخوان کتاب وی و پی بپر بدانش او

ز من چه میکنی از علم و فضلش استفسار

چگونه وصف کمالش نویسم ار که شوند

درختهای جهان خامه و دوات ابچار

بس است « أحمد » توصیف اوستاد که مشك

معطر است چه حاجت بگفته عطار؟

زبان زوصف به بند و دهان گشا بدعا

بخاك « فارسی » که میپرورد چنو بکنار

هماره تا بخزان برک ریزد از اشجار

همیشه تا که دهد گل بفرودین گلزار

خزان نه بیند هرگز دانش فارسی

بمردمانش اقبال و بخت یاور و یار

شرح حال مفصل حکیم قآنی شیرازی

مقدمه - از زمانیکه اختر فروزان و خورشید در خشان شعر و شاعری یعنی «**لسان‌النبیب**، **خواجه حافظ شیرازی**، رخ در نقاب خاک کشید و یا بگفته خود «**غبار تن را که حجاب پرده جانش بود بردید و سدره نشین عالم بالا گشت**» بعلل جنگها و زد و خورد ها، ناامنی ها و خونریزیها، محیط شاعر پرور **فارس** از تربیت گویندگان نامی و شعرای خوش قریحه بازماند و در این دوره فترت که تسلط فتح‌علیشاه قاجار، یعنی تقریباً پانصدسال ادامه داشت، شاعری زبردست و یا گوینده‌ای توانا که نام و شهرتی کسب نموده باشد، جز «**اهلی شیرازی**» سراغ نداریم. پس از رویکار آمدن سلطنت قاجاریه و تسکین آن آشوبها و پیدایش آرامش، محیط فارس هم برای پروراندن شعراء و گویندگان مساعد گردید و اول شاعر سخنوریکه ازین خاک پاک بر خاست «**وحال شیرازی**» بود که خود مکتب خاصی بوجود آورد و علاوه بر فرزندان هنر ور خود، جمعی دیگر از مردان با استعداد فارس را نیز تربیت نمود و دوره ایرا ایجاد کرد که از حیث کثرت عده شعراء و گویندگان در فارس کم نظیر است.

بزرگترین شاعر و گوینده‌ایکه در ایندوره پا برعه وجود گذاشته و از حیث جودت ذهن و قدرت طبع وحدت قریحه و شهرت از همه بالاتر بوده است «**میرزا حبیب‌الله - حکیم قآنی شیرازی**» بوده است که شرح حال مفصل اورادر زیر بنظر خوانندگان گرامی میرسانیم:

پدر قآنی - قآنی فرزند «**میرزا محمدعلی گلشن**» است که او نیز خود یکی از شعراء بوده است. حاج علی اکبر نواب در تذکره خود بنام «**دلگشا**» او را چنین معرفی میکند:

«**گلشن**، اسمش **میرزا محمدعلی** و متخلص بگلشن مشهور است. اصلش از

طایفه زنکنه در « دارالعلم شیراز » متولد و در آن خاک پاک نشو و نمایافته است .
شاعریست با بهره و در فن عروض و قوافی شهره - در مدیحه ائمه طاهرین قصائد رنگین
گفته - دوازده بند ، یکی بر نظم قوافی و ردیف « هجثشم کاشی » و دیگری بر
قوافی دیگر ، از گلشن طبعش شکفته ...

حاج میرزا حسن ، صاحب فارسنامه ناصری نیز اصل او را از طایفه زنکنه
کرمانشاهان دانسته ، میگوید :

« ... در شیراز متولد شده و شاعریست سخندان و دیوانش گلستانی است مالا مال
گلهای الوان ... »

« گلشن » دارای دیوان بوده و ابیات زیر نمونه اشعار اوست :

ز مهر خویشتن دانم که باشد یار ، یار من

بحکم آنکه راهی هست دلها را سوی دلها

آید از باغ فغانی که کند خون در دل

گوئی آنجا خبر مرغ گرفتاری هست

گلشن بکف ساقی ، در جام تما شا کن

از عارض و زلف او ، عکس گل و ریحانها

فرخ آنسر که دهد عشق تو او را بر باد

خرم آن تن که کند تیر تو او را آماج

خسته آن دل که عنانش تو ربودی از کف

مفلس آنجان که متاعش تو نکریدی تاراج

حاصلم نیست جز افسردگی از خاطر جمع

ای خوش آنروز که از عشق ، پریشان بودم

اشعار گلشن نقل از مجمع الفصحاء :

دریغ از تمنای مجالش

دلم دارد تمنای وصالش

مبادا مردنم گیرد مالش!

ببالینم میاریدش دم نزع

شده تابش ز زلف از تاب زلفش پریشانی بجمع لشکرش بین
زنای، آن خونکه مردم را بدل کرد کنون برعارض از چشم ترش بین!
فرزندان گلشن - میرزای گلشن دارای سه فرزند بوده است که بترتیب
عبارتند از:

اول - حاج میرزا محبعلی

دوم - میرزا حبیب الله (قاآنی)

سوم - میرزا اکبر (ندیم)

و این سه برادر در خانه ای که در محله میدان شاه شیراز (نزدیک بقعه معروف به
بی بی دختران) بوده ، اقامت داشته اند .

حاج میرزا محبعلی - فارسنامه ناصری شرح حاح اورا چنین نگاشته است :

« حاجی میرزا محبعلی واعظ شیرازی مادام العمر بهدایت مردمان پرداخت - بیشتر
اوقات خود را در اماکن مشرفه ، بوعظ و نصیحت خلایق گذرانید و در عتبات عالیات
برحمت ایزدی پیوست ... »

حاج میرزا محبعلی در « مسجد حاج میرزا هادی » که یکی از مساجد
شیراز است منبر و محراب داشته و مردی متقی و پرهیزگار بوده است و از دو
برادر دیگر خود « قاآنی و ندیم » که از ملاحی و مناهی روگردان نبوده اند ،
متأذی بوده است - گویند او در شیراز مجالس روضه خوانی و سینه زنی هفتگی
را که باصطلاح امروزه آنرا « حوزّه » میگویند مرسوم کرده است .

حاج میرزا محبعلی را دو پسر بوده است . یکی میرزا محمدعلی مجتهد شیرازی
که پس از کسب علوم در عتبات عالیات بشیراز عودت کرده و در مسجد نو شیراز ،

شرح حال حکیم قآنی

پسر دوم میرزای گلشن میرزا حبیب الله میا شد که در سال یک هزار و دو بیست و بیست و دو هجری قمری در شیراز متولد شده است. وی مقدمات علوم و ادبیات را در شیراز فرا گرفت و سپس برای تکمیل معلومات خود بمشهد مقدس (خراسان) رهسپار گردید. از قواعد منطق و حکمت الهیه، کلام و هندسه، هیأت و حساب، نجوم و سایر علوم، بمقامات عالییه رسیده (۱)

اگرچه مجله ارمغان طی شرح حالیکه در شماره ۲ و ۳ سال نهم خود نگاشته مینویسد: « وقتیکه میرزا حبیب، بعنفوان شباب رسید باین خیال افتاد که بفرنگستان برود و تکمیل تحصیل خود را در آنجا بکند. چنانکه پاریس رفت و چندین سال در آنجا رحل اقامت افکند! میگویند میرزا حبیب در زبان فرانسه اینقدر مهارت پیدا کرد که او را (پارسی و پارسی) میگفتند! »

ولی رفتن قآنی بفرنگ بهیچوجه صحت نداشته چنانکه مجله یادگار در شماره سوم سال سوم خود مینگارد:

« تاکنون کسی متعرض فرنگ رفتن قآنی نشده است. آن مقدار فرانسه را هم که او میدانسته لابد در دستگاه شاهزادگان قاجاریه مثل حسنعلی میرزا شجاع السلطنه و علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه که برای فرا گرفتن السنه خارجی، معلمینی داشته و با کشیشان و اطباء و معلمین خارجی محشور بوده اند آموخته و در اینکه قآنی زبان فرانسه را بقدر کفایت میدانسته شبهه ای نیست زیرا که بعد از خشم گرفتن مرحوم میرزا تقی خان امیر کبیر بر قآنی و قطع حقوقیکه او از بابت شاعری از دولت داشت، اعتضاد السلطنه پیش امیر از قآنی وساطت کرد و از او استدعا کرد

که بار دیگر حقوق اورا (قآنی را) برقرار سازد - امیر گفت : قآنی غیر از شاعری چه هنری دارد؟ و چون بعرض او رسید که مقداری فرانسه میداند امیر کتابی را در فلاحیت برای ترجمه بقآنی سپرد و آنشاعر، هر هفته ای يك جزوه از آنرا از فرانسه بفارسی ترجمه میکرد و بتوسط اعضاء السلطنه پشرا میر میفرستاد و در ازاء آن مزدی (در حدود پنج تومان آنوقت) میگرفت - مرحوم میرزا محمد علی فروغی میفرمودند که بعضی از این جزوه های ترجمه شده قآنی تا این اواخر نزد مرحوم حاج میرزا عبدالغفار نجم الدوله بود .

قآنی زبان ترکی و عربی و فرانسه را میدانسته و اولین شاعری است که بزبان اروپائی آشنائی داشته است (۱)

چیزیکه مسلم است این است که حکیم قآنی اگر در غالب علوم مهارت نداشته از اینها نیکه می شمارد اطلاعاتی داشته است . چنانکه در مسمط معروفیکه بدین مطلع است :

باز برآمد بکوه ، رایت ابر بهار

سیل فرو ریخت سنک از زبر کوهسار

اسامی واصطلاحات آنعلوم را می شمارد و بدانوسیله اطلاعات خود را بیان

میکند :

آنکه بملك هنر دعوی شاهی کند

چون ز طبیعی سخن یا ز الهی کند

حل مسائل همه نیک کماهی کند

چون ز اوامر حدیث یا ز نواهی کند

رمز اصول و فروع شرح دهد آشکار

شکل مجسطی تمام کشیده اندر بصر جداول زیجها نگاشته در نظر

نسبت قطر و محیط ، صورت قوس و وتر
 زاویه و جیب و ظل ، جمله بداند زبر
 وینهمه با علم او ، یکیست از صد هزار ؛
 بعلم جغرافیا ، یعنی در وصف ارض
 که چند هستش دیار ، که چیستاش طول و عرض
 هم از رسوم ملل هم از تکالیف فرض
 هم از نظام دول ز لشکر و باج و قرض
 چندان داند که وهم ، می تواند شما ر
 یازده سیاره را گرد کره آفتاب
 بیمدد دور بین دیده ، درنگ و شتاب
 دوره اقمار را نیک بداند حساب
 قلبی و قسنی از او نکته برو نکته یاب
 نیوتن و کپلرش حق شمر و حق گزار
 مطالب صرف و نحو ، زبر بخواند همی
 مسائل فلسفی ؛ ز بر بداند همی
 ز علمهای غریب سخن براند همی
 شدن بچرخ برین می بتواند همی
 برآی سیاره سیر ، بفکر گردون سپار
 تا آخر که گوید :
 ملك نژادا چو من جهان نژاید همی
 پس از من ای بس حکیم که می بیاید همی
 بمرگ من پشت دست ز غم بخاید همی
 دو دست خویش از اسف بهم بساید همی

که کاش قآنیا، بدی درین روزگار؟

در صفحه ۲۵۲ شماره ششم سال دوم مجله یغما نوشته شده است که،

« قآنی در آغاز جوانی در دستگاه شاهزاده حسین علی میرزا که از سال ۱۲۱۴ تا ۱۲۵۰ در فارس حکومت داشته راه یافته و در مدح او قصائدی گفته و صلوات نیکو دریافت داشته است، چندی بعد، درسفریکه شاهزاده حسنعلی میرزا شجاع السلطنه (برادر کوچکتر حسین علی میرزا) بفارس آمد، قآنی با او آشنائی پیدا کرد و بهمراهی او بخراسان رفت و مدتی از پرتو صلوات و جوائز این شاهزاده ادب پرور بخوبی زیست و قصائد غرائی در مدح او سرود »

از اینقرار قآنی پس از فرا گرفتن خواندن و نوشتن و مقدمات علوم نزد مکتبداران و پدرش (میرزای گلشن) برای تکمیل علوم بخراسان سفر میکند و در اینجا بوده که بدربار شاهزاده حسنعلی میرزا (شجاع السلطنه) حاکم خراسان و کرمان راه مییابد و آن شاهزاده چون استعداد او را می بیند بتربیتش همت میگذارد تا در علوم و فنون ادب و اصول هندسه و ریاضی و حکمت و فلسفه تبحر کافی پیدا میکند و پس از دوازده سال با حسام السلطنه بتهران میرود و وارد دربار پادشاه میگردد .

قآنی ابتدا نام خود را « حسیب » تخلص میکرده ولی بعدها که وی و میرزا عباس بسطامی که بدو « مسکین » تخلص داشته بخدمت حسنعلی میرزا شجاع السلطنه والی خراسان و کرمان میرسند، شاهزاده مزبور بمناسبت اسم دوفزند خود « اگتای قآن » و « فروغ الدوله » یکیرا « قآنی » و دیگریرا « فروغی » تخلص داد (۱)

در صفحه ۸۷ شماره ۲ و ۳ سال دوم مجله یغما نوشته شده است که :

« قآنی پسر ان شجاع السلطنه را مداحی مینمود و بمناسبت نام « ابا قآن » تخلص قآنی اختیار کرد .

شجاع السلطنه چهار پسر داشته (۱) که اسامی آنانرا وصال شیرازی درین شعر آورده است :

شد ایران دلم از چار ترك جنگجو ویران

(هلاکوخان) و (ارغونخان) و (اوکتای) و (آباقاآن) ... »

آثار عجم مینگارد :

« ... قآانی در آغاز شباب بخدمت شاهزاده علی قلی میرزا اعتضادالسلطنه میرسد و چون شاهزاده استعداد او را می بیند همت بتربیتش میگمارد و در تشویقش دقیقه‌ای فروگذاری نمیکند تا گوی سبقت از همکنان ربود و (حسان العجم) لقب یافت، فصاحت و بلاغتش در اقطار جهان گوشزد جهانیان گردید »

قآانی در خراسان بوده تا پس از عزیمت عباس میرزا و ولیعهدش (محمدشاه) بخراسان ، در سلك درباریان محمد شاه وارد میشود و با او بتهران میآید و در تهران بمنصب (مجتهدالشعرائی) و لقب (حسان العجم) مفتخر میگردد چنانکه در قصیده‌ایکه بدین مطلع است :

ایام غلام ، من امروز سخت پژمانم

بسان زلف تو سر تا پیا پر یشا نم

میگوید :

چنان میدان که (محمد شه) آفتاب ملوک

نیازموده ، لقب بر نهاده (حسانم) !

۱ - پسران شجاع السلطنه پنج تن بوده‌اند چنانکه قآانی اسامی آنانرا در ضمن قصیده‌ایکه در مدح ایشان سروده چنین معرفی میکند :

مرا در شش جهت از پنج تن خاطر بود شادان

که هر يك در سپهر جاه هستند اختیری تابان

« هلاکو » زان سپس « ارغون » « آباقاآن » و « منکوشه »

که قآآن دوم باشد وزان پس « اوکتا قآآن »

قآنی پس از مراجعت از خراسان و تهران تا سال ۱۲۶۲ (سال فوت وصال) در شیراز بوده و سپس بتهران مسافرت میکند و در دربار ناصرالدینشاه راه میابد. در اینموقع که ناصرالدینشاه تازه بتخت سلطنت جلوس کرده بود قآنی بحضور شاه بار یافته و مورد عنایت واقع میشود و از آن پس شاعر رسمی دربار شده و در اعیاد و جشنها قصائد میخوانده است.

در این سفر حکیم بخدمت شاهزاده علیقلی میرزا (اعتضادالسلطنه) که مردی ادیب و دانشمند بوده میزیسته و از خوان انعام و مراحم او بهره ور میشده است. «قآنی» فتحعلیشاه، عباس میرزا، محمدشاه، ناصرالدینشاه و وزراء ایشان و حکام فارس و بعضی از شاهزادگان قاجاریه را مدح گفته است.

اوصاف قآنی - حکیم قآنی مردی بوده است خوشگذران و هرچه بدست میآورده صرف عیش و نوش میکرده است (۱) و مخصوصاً از بذل و بخشش خودداری نداشته است چنانکه گویند غالباً فقراء زینویان باوی بدربار میآمده اند و پس از ورود حکیم بدربار آنان دم در منتظر مراجعت اومی نشسته اند - وقتیکه حکیم قآنی از دربار خارج میشده و معمولاً صله دریافت کرده بوده، بهر يك از ایشان پول و یا خلعتی که بدست آورده بوده میبخشیده است و شاید بهمین جهت بوده که که نه فقط اندوخته ای نداشته بلکه بشرحیکه مجله یادگار نگاشته است در اواخر عمر تهی دست و برای معاش در مضیقه بوده است. مجله یغما نقل از تذکره حدیقة الشعراء نوشته است که:

«... بکرات و مرات سیمصد تومان و چهارصد تومان (پول آنروز!) در یکروز از رسوم سالیانه وانعام باو، رسیده و بشب نرسیده! و میان ادباء و ندما تقسیم کرده است.»

«قآنی آدمی بوده است تنومند، مجدر، قصب قرمز پایش بوده، جبه ترمه

وقباء صوف داشته . شال بزرك ترمه « خلیل خانی » هم کمرش بوده وغالباً يك لوله کلغذ هم « پر » شال کمرش داشته است (۱)

قآنی غالباً شراب می نوشیده و « خوش » بوده است وغالب اشعار خود را وقتی سروده است که باصطلاح « جامی زده بوده » است و این مسئله در غالبی از قصائد وتشیب های او صریحاً اظهار شده است .

گفتار قآنی - قآنی دارای جودت ذهن و ذوق سرشار و حدت قریحه و طبع بلندی بوده است . قوه حافظه عجیبی داشته و کلمات در دست او چون موم بوده است و در انتخاب کلمات و تلفیق آنها مهارت و استادی کاملی داشته است . قصائد غرای او از بهترین قصائد فارسی است که با قصائد اساتید بزرك قدیم و جدید لاف برابری میزند - تغزلهای او در روانی و شیوایی بی نظیر است - در غزل نیز اگر چه پیای اساتید نمیرسد ولی غزلهای خوب هم دارد .

« قآنی در تنظیم الفاظ و ترصیع و تردیف آنها و هر گونه محسنات لفظی که بتصور آید قدرتی بخرج داده که در آثار ادبی گذشتگان مثل و مانند آن کم است و بجزرات میتوان گفت که قآنی در میان شعرای ایران ، از سلف و خلف ، یکه تاز میدان الفاظ است (۲)

اگر چه این ادعا با مقایسه قصائدوی که باستقبال قصائد انوری و خاقانی و منوچهری و دیگران گفته بخوبی روشن است ولی برای مثال ، ذکر قصیده « لف و نشر » او بهترین شاهد این مقال است

« **وبد الو اصع جبلی** » که یکی از اساتید شعرای قدیم است قصیده ای در لف و نشر دارد که خیلی معروف است و برخی ایات آن بقرار زیر است :

قصیده عبدالواسع جبلی

که دارد چون تو معشوق و نگار و چابک و دلبر
بنفشه موی و لاله روی و نرگس چشم و نسرین بر
نباشد چون جبین و زلف و رخسار و لب هر گز
مه روشن ، شب تیره ، گل سوری ، می احمر
بگردار دل و عیش و سرشک و جسم من داری
دهن تنگ و سخن تلخ و لبان لعل و میان لاغر
ندارم در غم و رنج و جفا و جور تو خالی
لب از باد و سراز خاک و رخ از آب و دل از آذر
بحسن و رنگ و بوی و طعم در عالم ترا دیدم
قد از سرو و براز عاج و خط از مشک و لب از شکر
نشان دارد مرا در عشق و هجر و جور و مهر تو
سرسک از در و چشم از لعل و موی از سیم و دروازدر
سزد گر من ترا دایم بطبع و طوع و جان و دل
کنم خدمت ، برم فرمان ، نهم گردن ، شوم چاکر
که تو داری چو بزم و خلق و لطف و طلعت سلطان
دل خرم ، خط زیبا ، لب شیرین ، رخ انور
جهانداریکه بی یار و قرین و مثل و شبه آمد
بعلم و حلم و رزم و بزم و عزم و حزم و فخر و فر
جهان بخشی که دارد وقت جور و حرب و مهر و کین
کف حاتم ، تن رستم ، دم عیسی ، دل حیدر
درخت عز و تمکین و جلال و قدر او دارد
سعادت بیخ و عصمت شاخ و رفعت برگ و وحشت بر

ز بخت و دولت و تأیید و یمن او همی خیزد
 ز خارا زر، زنی شکر، زکان گوهر، ز یم عنبر
 بیندازند پیش رمح و گرز و تیغ و تیر او
 مراکب نعل و پیلان یشک و ماران زهر و مرغان پر
 زشکر و آفرین و نعمت و مدح او فرو ماند
 زبان عاجز، خرد حیران، سخن قاصر، قلم مضطر
 ایادرساعد و انگشت و گوش و گردن ملکوت
 ظفر یاره، امل خاتم، هنر حلقه، شرف زیور
 ترازید که جنگ و مصاف و حمله و هیجا
 فرس گردون، کمر جوزا، سپر کیوان، علم محور
 حسودت را بود در چشم و اندام و بنان و دل
 عدویت را شود در کام و عرق و تارک و خنجر،
 مژه رمح و عصب پیکان و ناخن تیغ و رگ ناخج
 زبان زوبین و خون سنگین و مغز الماس و دم خنجر
 همیشه تا بود تنگ و فراخ و خرم و فـرخ
 دل عاشق، غم هجران، شب وصل و رخ دلبر،
 مبادا بسته و دور و جدا و خالیت هـرگز
 لب از خنده، کف از ساغر، دل از شادی، سر از افسر
 قـآنی در استقبال این قصیده چنین داد سخن داده است :
 فرو بگرفته گیتی را براغ و باغ و کوه و در
 نم ابر و دم باد و تف برق و غو تندر
 شیخ از نسرین، هوا از مه، چمن از گل، تل از سبزه
 حواصل بال و شاهین چشم و هدهد تاج و طوطی پر

ز ابرو اقحوان و لاله و شاه اسپرم ، بینی
 هوا اسود، زمین اییض، دمن احمر ، چمن اخضر
 عقیق و کهربا و بسد و پیروزه را ماند
 شقیق و شنبلید و بوستان افروز و سیسنبر
 کنون کز سنبل و شمشاد و باغ و بوستان دارد
 چمن تزمین، دمن تمکین، زمین آئین زمان زیور،
 بصحن باغ و طرف راغ و زیر سرو و پای جو
 بز ن گام و بجو کلام و بخور جام و بکش ساغر
 بویژه با بتی شنکول و شوخ و شنک و بی پروا
 سخن پرداز و خوش آواز و افسونساز و حیلتنگر
 سمن خوی و سمن بوی و سمن روی و سمن سیما
 پری طبع و پریزاد و پری چهر و پری پیکر
 برش دیبا، فرش زیبا، قدش طوبی ، خدش جنت
 تنش روشن، خطش جوشن، رخش گلشن، لبش شکر
 بیالاکش، بسیما خوش ، بمو دلکش ، بخو آتش
 بیچشم آهو، بقدر نازو، بخد مینو، بخط عنبر
 چو سیمین سرومن کش هست روی و موی و چهر و لب
 مه روشن ، شب تاری ، گل سوری ، می احمر
 کفش رنگین، دلش سنگین، خطش مشکین، لبش شیرین
 بخو توسن، برو سوسن ، برخ گلشن ، بتن مرمر
 دو هاروت و دو ماروت و دو گلبرک و دو مرجانش
 پراز خواب و پراز تاب و پراز آب و پراز شکر

مرا هست از غم و اندیشه و فکر و خیال او
بقا مشکل ، دوپا در گل ، هوی دردل ، هوس در سر
ز عشقش چون انار و نار و مار و اژدرها دارم
بری گفته ، دلی تفته ، تنی خفته ، قدی چنبر

خراشد سنگ و باشد گرد و ریزد خاک و سنبد گل
بسم اشهب ، بدم ابرش ، بتک ادهم ، بنعل اشقر
بزیرت ادهمی چالاک و چست و چابک و چیره
شخ آشوب و زمین کوب و ره انجام وقوی پیکر
سرین و سم و ساق و سینه و کتف و میان او
سطبر و سخت و باریک و فراخ و فربه و لاغر !
پیش باد و سمش سندان ، تنش ابرو تکش طوفان
کفش برف و خویش باران دوش برق و غوش تندر
بیک آهنگ و جنگ و عزم و جنبش در کمنداری
دو صد دیو و دو صد گیو و دو صد نیو و دو صد صفدر
بیک ناورد و رزم و حمله و جنبش ز هم دری
دو صد پیل ، دو صد شیر ، دو صد ببر ، دو صد اژدر !

چنانکه ملاحظه میشود قصیده قآنی نه فقط پای کمی از قصیده عبد الواسع
جلی ندارد بلکه پیاره جهات از آن برتری دارد .

آقای دکتر شفق در تاریخ ادبیات خود میگوید :

« قآنی را میتوان بعد از صائب معروفترین شاعر ایران در تمام دوره صفوی و
قاجاریه شمرد و شاید در طراز سخن و خوبی وصف و انتخاب کلمات و استعمال لغات
و تتبع اشعار قدماء کمتر کسی از سخنگویان ایندوره با او برابری توان کرد .

مخصوصاً هنر او در قصیده است و در غزل نیز استادی نشا نداده است - در مسمط و ترجیع بند دستی داشته و مهارت بخرج داده است. تغزلهای شاعر که بمناسبت قصایدی در نوروز و وصف بهار و مدح شهریار سروده الحق هر يك بنوبه خود نمونه بدیع از لطف ضمیر و طبع منیر اوست»

آقای دکتر لطفعلی صورتگر در مجله مهر (شماره ۲ سال هفتم) در ضمن مقاله‌ای زیر عنوان «سوگند در ادبیات فارسی» مینگارد:

«پس از دو مهر فروزنده فارسی (معنای و حافظ) نگارنده در هیچیک از آثار متأخرین سوگندی دل‌پسندتر جز در يك شعر قآنی نیافته‌ام که خبر از ذوق فیاض و قریحه جمال پرست ایرانی بیاورد.

شعر قآنی این است:

محمود، ماه من که غلامش بود ایاز

دیشب دعای میر بدینگونه کرد ساز

بر کف گرفت زلف که یارب بموی من

عمر امیر کن چو سر زاف من در از!

مرحوم ملك الشعراء بهار ضمن مقالات مفصلی که در شماره‌های سال سیزدهم و چهاردهم مجله ارمغان تحت عنوان «بازگشت ادبی» نکاشته اگر چه نسبت به برخی گفته‌های قآنی انتقاداتی کرده است، ضمناً هم نوشته است:

«قآنی شهرتش بسبب صراحت گفتار و سادگی شعر و مضامین تازه اوست اما غالب مضامین تازه‌اش دارای صراحتی دور از عفاف است ولی تازگی طریقه‌اش او را شهرتی بسزا بخشوده و از غالب اساتید قدیم تقلید نموده و عاقبت سبکی خاص که از آن پس به «سبک قآنی» شهرت یافت برگزید و بالجمله مکتبی از برای خود در شعر گشود که تادیری شعرای تهران و ایالات ایران بتقلید او شعر میگفتند. قآنی از شعرایی است که میبایست کتابی در حماسه‌های ملی میگفت چه در ساختن

قصه و پشت هم انداختن مطالب و روایت و انتخاب لغات فخیم و آن خشونت و غروریکه مستلزم حماسه سرائی است در وی جمع بوده است»

اگر چه بسیاری از تذکره نویسان و ارباب تحقیق در قدرت طبع وجودت ذهن و غرائی قصائد و شیوایی تغزلات او سخن گفته‌اند و او را سر آمد گویندگان دوره زندیه و قاجاریه می‌شمارند ولی عده‌ای نیز از تملقهای بیجا و تعریف و تمجید های بسیار و مخصوصاً هزلیات رکیک او سخت انتقاد کرده و بر وی خرده گرفته‌اند و گفته‌اند که :

« این عیوب بردامن گفته‌های او گردی مینشانند و از اهمیت مقام او میکاهد »
اگر چه این ایرادها بر قآنی وارد است و یکنفر شاعر ادیبی که خود را نیز « حکیم » میداند نباید اینقدر جلو قلم و زبان خود را رها سازد و در نظم و نثر ، از دایره نزاکت خارج شود و لی اگر ما مقتضیات زمان و مکان دوره قآنی و عقاید و تمایلات آندوره ، مخصوصاً جریانهای دربار و مجالس وزراء و امراء آنروز را در نظر بگیریم ، شاید قآنی را خیلی مقصر نشماریم مخصوصاً که خود قآنی تا درجه‌ای عذر اینگونه گفتار خود را در این قطعه خواسته است :

ایدل ایدل اهل عالم جملگی طفلند ، طفل^۱

کز برای خنده می‌خواهند شیرین قصه ای

زانهمه در قصه باید رازها گفتن نهان

تا نباشد کو دکا ترا در شنیدن غصه ای

هم مگر قآنی صاحبی دلی پیداشود

تا که در هر قصه یابد از نصیحت حصه ای

و هم چنین ضمن یک قضیده‌ای باز هم متذکر شده است که :

باری ار هزلی فتد گاهی بنادر در سخن

حکمتی دارد که داند نکته یاب دور بین

هزل و طیبیت ، طینت افسرده را آرد بوجد

آنچنان کز تلخ می خوش خوش بوجد آید حزین

همچو « ملع اندر طعام است » اینمزاح اندر کلام

این سخن فرمود آنکوبد نبی را جانشین

پریشان - قآنی علاوه بر دیوان قصائد و تغزلات ، مسمطات و غزلیات ، کتاب دیگری برسبک گلستان سعدی ساخته و آنرا « پریشان » نام نهاده است . پریشان که حاوی قصص و پند و نصایح است در جای خود یکی از کتب ادبی قابل توجه است ولی متأسفانه درین کتاب نیز پاره مطالب و بیاناتی که نباید گفته شود ذکر شده و تا حدی از قدر و مکانت آن کاسته است .

قآنی میگوید که تمام مطالب این کتاب اعم از نظم و نثر ، از خود او میباشد و از کسی اقتباس نکرده است :

جمع شد اوراق « پریشان » من

خاص من است آنچه در او هست و بس

کلمده جاری بزبان قلم

شکر که از یاری یزدان من

نیست در او عاریت هیچکس

جز دوسه بیتی ز عرب وز عجم

آثار دیگر - بطوریکه آقای سهیلی خوانساری در صفحه ۴۶۶ سال دوم مجله

یغما نوشته اند در تذکره « حدیقة الشعراء » نوشته شده است که :

« ... حکیم قآنی میفرمودند که من در خراسان چندین هزار بیت (شعر)

گفته ام که همه با اصطلاحات و لغات و الفاظ آنحدود و افغانه بوده و حالا در میان

افغانه مشهور است و در ایران کسی نمیداند و نمیخواند و دیگر اینکه خود شان

(قآنی) تاحیات داشتند ابدأ اعتنا بجمع کردن اشعار خود نداشتند - یکی از

تلامیذشان چندی اوقات صرف کرد و قدری جمع نمود آنهم در حیات حکیم از بین

رفت و این دیوان (دیوان حکیم) بعد از رحلت حکیم بسعی بعضی از آشنایان

که هر قصیده و غزلی را ازجائی پیدا کردند ، جمع شد ... »

نمونہ خط حکیم نانا

احرف الاخر اصف بکیر روح لائے بکیرین منہ آتے لعل لائے شہل
الاحمد محمد الہ الطاہر
۱۲۲۹
منہ آتے لعل لائے شہل

کلمہ حسن لعل لائے شہل
کلمہ حسن لعل لائے شہل
کلمہ حسن لعل لائے شہل

سپس آقای سهیلی مینویسند که قآنی را رسائل دیگری نیز هست که «هیرهة للناظرین» یکی از آنهاست و نیز برای دوستان رسائل بسیار و اخوانیات بی‌شمار باقتضای وقت نگاشته که اگر آنها را با دیباچه‌هایی که بر کتب مؤلفین معاصر خود نگاشته یکجا جمع کنند خود کتابی مفصل خواهد شد.

در کتابخانه استاد ملك الشعراء بهار مجموعه ایست شامل رساله در علم «شانه» و رساله در علم هندسه جدید و مقالاتی نیز در (نیرنجات) از تألیفات حکیم که بخط وی میباشد. و نیز در کتابخانه ملی ملك جنگی بخط قآنی میباشد که در پایان یکی از رسائل آن، حکیم این رباعی را که در دیوان چاپی او نیست، بخط شکسته خوش نوشته است.

گر نامه سیاه هست و گر نامه سفید ما را نبود جز بخد اوند امید
ای نخل عنایت الهی ثمری تا قلب صنوبری نلرزد چون بید !
این جنگ را حکیم در سال ۱۲۴۹ استنساخ کرده و در سال ۱۲۵۱ کسی بمبلغ سه تومان از خود او ابتیاع کرده و در پشت ورق اول چنین نوشته است :

«در دار الخلافه طهران از میرزا حبیب‌الله قآنی تخلص ابتیاع شد» ولی مهری که در زیر این خط ملاحظه میشود خوانا نیست و بالای ورق اول کتاب را شاهزاده اردشیر میرزا مهر نموده است»

اضافه و نقصان اشعار - در دیوانهای چاپ شده قآنی بسیاری از قصائد وی درج نشده است چنانکه مجله یادگار در شماره سوم سال سوم خود مینویسد که قآنی بیست و هشت قصیده داشته که در هر يك از آنها حرفی را حذف کرده بود ولی از آن بیست و هشت قصیده تنها قصیده بردیه محذوف الالف (که بعداً درج خواهد شد) موجود است، آنهم در دیوانهایش چاپ نشده است.

مرحوم حشمت شاعر معروف شیرازی میگفت که «پدرم جنگی خطی داشت که در زمان حیات قآنی نوشته شده بود و شامل قصائد زیادی از شعراء آن دوره

بود و از آن جمله شش هفت قصیده از قافی آنی داشت که در هیچیک از دیوانهای چاپی وی ضبط نشده بود و متأسفانه جنگ مزبور مقفود شده است .
 از جمله قصائدی که در دیوان حکیم چاپ نشده قطعه مفصل قصیده مانندی است که هنگامیکه ایوان حضرت امام رضا (ع) از طرف حسام السلطنه ، سلطانمراد میرزا تعمیر شده است بعنوان تاریخ گفته و اطراف ایوان مزبور نوشته شده است و چون قصیده مزبور در هیچیک از دیوانهای چاپ شده ضبط نگردیده ما عیناً آنرا در اینجا نقل میکنیم :

در زمان ناصرالدین شه شهنشاهی که هست
 نه فلک در مطبخ احسان او مشتی رماد
 والی دنیا بصورت ، از چه ؟ از قدر جلیل
 تالی دریا بمعنی ، از چه ؟ از قلب جواد
 تیغ او داسی است کز فرق شهان جوید درو
 رمح او کلکی است کز خونمهان خواهد مداد
 بخل از جودش هراسان سال و مه فی کل وقت
 ظلم از عدلش گریزان روز و شب فی کل واد
 بهر دفع دشمنان آنسان که او جنبد ز کین
 صرصر عاصف نجبد بهر دفع قوم عاد
 با ثبات حزم او بی ادعای معجزه
 آب چون یخ بر سر آتش پذیرد انجماد
 با ثبوت علم او بی اقتضای کیمیای
 زیبق و جراج همچون سیم جوید انعقاد
 نیست ده یک با عیار سیم دار الضرب او
 بدر را گر ناقدی بیند بچشم انتقاد

صاد در معنی ندارد حالت چشم بتان
 گرچه در صورت بشکل چشم خوبان است صاد
 ورچه باشد نیلگون چون ظل چشم اوسپهر
 هم بظل چتر او پیوسته جوید اعتضاد
 صاد ماند ضاد را در شکل لیکن در عدد
 هست چندین صاد پنهان در بطون حرف ضاد
 رأی او در حل و عقد ملك ، قلاب الامور
 قهر او در طی و نشر دهر طلاع النجاد
 نیست در ظل ظلیلش نور وظلمت را جدال
 نیست با عدل جمیلش آب و آتش را تضاد
 اول اردیبهشت و دور عالم دور اوست
 روز عمرش زان سبب هر دم پذیرد ازدیاد
 پشت دین و بازوی دولت حسام السلطنه
 والی ملك خراسان ، عم شه ، سلطا نمراد
 نیست گردد فقر از جودش چو اوهام از یقین
 پست گردد خود از گرزش چو اورام از ضماد
 خصم چون بیند ترسد از پلنگ است از پهنک
 مال چون بخشد نبرد از طریف است از تلاد
 فرق شیران چون سر مفلوج از او در ارتعاش
 جان میران چون تن مصروع از او در ارتعاد
 کشتی نوح است اندامش گه طوفان جنگ
 کشتیش را کوه جودی کوه اسب جواد

ز اختران هر شب بدفع چشم زخم جاه او
 آسمان آرد سپند و بخت خواندان یکاد
 شام غمهای عدویش از درازی آنچنانک
 هر زمان گوید احادام سدا س فی احاد
 زان سپس کاندز خراسان نار طغیان و فتن
 دمبدم چون آتش دوزخ پذیرفت اشتداد
 شاه آنکشور بدو تفویض کرد و او ز صدق
 باروانی شاه جو بر فضل حق کرد اعتماد
 باگران جیشی که خارا از تف شمشیر شان
 همچو چوب خشک از آتش پذیرفت اتقاد
 در عشان موج غدیر و قوسشان ابر مطیر
 خودشان چرخ انیر و خشمشان قدح زناد
 چون سبک سیلی زمین کن کایداز دریا بموج
 زیر رانشان در نشاط از تاختن خیل جیاد
 کرد گرد موکب او هر وهادی را تلال
 ساخت نعل مرکب او هر تلالی را وهاد
 رفت و باد خشم خصم از آتش خنجر نشاند
 واب تیغش پاک کرد آنخاک از لوث فساد
 کشت دشمن را چنان کز بیم تیغ او تنش
 باورم ناید که اندر حشر بپذیرد معاد
 مشهد پاک رضا را باز کرد آنسان که گشت
 چون حرم دارالامان و چون ارم ذات العما د

وز برای آنکه آمد مضجع خیرالامم

شاید از خوانیش تاروز جزا خیرالبـلاد

زاده خیرالبشر فر مانر وای خیر و شر

مهبط وحی و کرامت معدن صدق و سداد

بضعه موسی بن جعفر بوالحسن کز غیر حق

جسته در مقصوره وحدت روانش انفراد

گر ز علمش راز گوئی عنده ام الکتاب

ور بکاخش راه جوئی دو نه خرط القتاد

هیئت مخلوق دارد وصف خالق ، لاجرم

در مدیحش به که بنمایم طریق اقتصاد

نی توانم خواندنش مخلوق چون دانم که او

عکس حق است و نباشد عکس باعکس مضاد

نی توانم گفتنش خالق که در صقع وجود

ظل و ذی ظل فرق دارد با کمال اتحاد

مور و مار و نور و نار و وحش و طیر و انس و جان

جمله زو جویند رزق و جمله زو خواهند زاد

عم شه زان پس که از فرط ارادت روز و شب

بهر طوف مرقد او رفت از چشمش رقاد

دار حفاظ حرم را کرد تعمیر آنچنانک

چون فلک باقی است بنیادش الی یوم التناد

تاسعی گفتی فزود ایزد بجنات ثمان

نامنی گفتی قدر پیوست با سبع شداد

سقف آن یکشبر آنسوتر که گردد منتهی

عالم اجساد را در ملك صورت امتداد

بعد این در که کشان چون بعد گردون از زمین

فضل آن بر آسمان چون فضل انسان بر جماد

خلق را زان بقعه کامد رشك فردوس برین

نام عقبی شد زیاد و حب دنیا شد زیاد

الغرض چون تازه شد این بقعه از تعمیروی

آنچنان کز عود صحت تازه میگردد فؤاد

چون مریدی کومراد خویش را جوید بجان

از پی تاریخ سال آن نمودم اجتهاد

پیر عقلم گفت « قآنی » پی تاریخ او

مصرعی گویم که هم بنمایدت راه رشاد

گفتمش احسنت آن مصراع دلکش چیست ؟ گفت :

گر مریدی جوی ازین درگه وزین سلطان مراد

همانطوریکه بسیاری از اشعار قآنی در دیوانش چاپ نشده چند قصیده که

متعلق بدیگران است بنام او در دیوانش ضبط شده است .

از جمله قصائد دیگران که در دیوان قآنی درج شده دو قصیده از مرحوم

« وصال » است . یکی بمطلع :

دوش چون گشت جهان از سپه زنك سیاه

از درم آن بت زنگی بدر آمد ناگاه

میباشد و این قصیده را مرحوم وصال وقتی گفته است که « آصف الدواہ » حاکم

فارس کنیزك سیاهیرا باتفاق دو غلام بچه ماه بیکر برایش فرستاده است (وصف آن

بخوبی در قصیده ذکر شده است)

با دقت در ادبیات این قصیده بخوبی میتوان پی برد که گوینده « وصال » است نه « قاآنی » زیرا که اولاً گوینده معیل است چنانکه گوید :

خانه حجره او هفت و درونش هفتاد

سفره کرده او پنج و بگردش پنجاه

و این « وصال » است که از کثرت اولاد و اهل منزل معیل بوده نه قاآنی که

اولاد چندانی نداشته است .

نائیاً تشبیهاتیکه میکند مثل درین بیت :

بینش چون « الف » اما بسر « های » دهن

ابرویش همچو یکی « مد » که نهی بر سر آه!

بخوبی میرساند که شاعر « خطاط » بوده و این بروصال بیشتر صادق است تا بر

قاآنی علاوه بر اینها قصیده فوق عیناً در دیوان وصال ضبط است .

قصیده دیگری که از وصال در دیوان قاآنی ضبط است قصیده ایست بدین

مطلع :

ایزلف یار چرا ، آشفته و دژمی ؟

همخوا به قمری ، همسایه صنمی ؟

قصیده دیگری که در دیوان قاآنی درج است و متعلق بوی نیست قصیده ایست

بدین مطلع :

رساند باد صبا مژده بهار امروز

ز توبه ، توبه نمودم هزار بار امر و ز

که متعلق به « روشن » است (۱) این قصیده در دیوان « روشن اصفهانی »

۱ - ادبای شیرازی این قصیده را به « میرزا احمد روشن پسر اول میرزا محمد حسین

عالی » نسبت میدهند - برای دانستن شرح حال این روشن رجوع شود بفارس

نامه ناصری

(که شرح حال او در مجمع‌الفصحاء مندرج است) ثبت شده است . خود شاعر طی این بیت که جزء قصیده مزبور است صریحاً نام خود را ذکر کرده است .
بنوش باده و بگذار تا بگو ید متیخ

که نیست همچون « روشنی » سیاه کار امروز

علت اینکه این قصیده روشن جزء اشعار قآنی درج شده این است که :

در آخر یکی از دیوانهای چاپی قآنی نوشته شده است که :

« نواب والا شاهزاده علی‌قلی میرزا اراده طبع کتاب دیوان مرحوم حکیم قآنی فرمودند - از جهت دوستی و محبتی که نسبت بمرحوم « روشنی » داشتند خواهش کردند که یک قصیده از قصائد روشن نیز در پایان دیوان نوشته شود و طبع گردد »

پیدا است بعدها نسخا دیوان ، آن قصیده را از قآنی پنداشته و آنرا در متن دیوان جای داده اند .

قدوت طبع قآنی - داستاها و نوادر بسیاری که حاکی از قدرت طبع و قریحه سرشار و حسن ذوق حکیم قآنی است نقل میکنند که ما مقداری از آنها را در اینجا ذکر میکنیم :

۱ - این مقاله از شماره ۳۱ روزنامه « نسیم شمال » مورخه سال ۱۳۱۲ شمسی نقل میگردد :

« چون در یکی از مجلات مهم مرکز (مجله ارمغان) مسابقه‌ای را جمع به « اشعر شعرای دو قرن اخیر » گذارده شده است و تمام شرکت کنندگان در امتیاز مابین « ادیب‌الممالک » و « قآنی » صحبت میرانند لذا مراسله ذیل را که میتوان یک « تابلو ادبی و تاریخی » محسوب داشت از کتابخانه حضرت مستطاب آقای حاج سید نصرالله تقوی مدعی العموم کل تمیز و رئیس دانشکده معقول و منقول استنساخ و با آن میتوان قدرت طبع « اصناد سخن حبیب‌الله قآنی »

را معلوم نمود»

«بسم الله تعالى، در سنه ۳۰۱ هجری (۱۳۰۱) قمری، زمانی که مرحوم ناصر - الدین شاه از خراسان مراجعت مینمود «آقا ابراهیم امین السلطان» در راه فوت نموده و میرزا علی اصغر خان «امین السلطان» شده بود. این اقل السادات (نویسنده نامه) بتهران آمده، مرحوم «یحیی خان مشیرالدوله» وزیر عدلیه و تجارت بود و مرحوم «میرزا محمدعلی صدر قزوینی» که بعد «صدرالممالک» و متولی باشی آستان قدس رضوی علیه السلام شد، مرجع امور عدلیه بود که در عمارت بهارستان تشکیل میشد و بمناسبت سوابق مرحوم میرزا حسنخان مستوفی، پدر بنده، و وزیر و صدر و توصیه ای که شده بود بر حسب دستخط سلطنتی بنده (نویسنده نامه) هم داخل عدلیه شدم و در اطاق صدر با مرحوم «میرزا ابوالقاسم منجلی به آشوب» که در کتاب «گنج شایگان» در حرف «الف» جزء «ماوخین» (کذا؟!) میرزا آقاخان صدراعظم، شرح حالش درج شده، بمناسبت فضائلی که داشت سمت دوستی کامل حاصل شد. مشارالیه هم چون بواسطه ضعف شیخوخیت از خواندن و نوشتن محروم بود غالباً مذاکرات ادبیه مینمود و از ادبای سالفین تذکره میکرد.

از جمله شرح حالات مرحوم «حکیم نالانی» را بمناسبت معاشرت کاملی که داشته بلکه از تلامذه او بود مفصلاً بیان مینمود و مواردیکه بآن مناسبت قصاید یا غزلیات سروده است بیان میکرد که بعد از اطلاع آنها، گویا روح دیگری در آن اشعار دمیده میشد.

از آن جمله است غزلی که مطلع آن این است:

برنگ و بوی جهانی، نه!، بلکه بهتر از آنی

بحکم آنکه «جهان» پیرگشته و توجوانی!

که بظاهر چندان لطافتی ندارد و مطلب تازه و بدیعی نیست ولی بطوریکه قصد کرده خیلی لطیف است زیرا که برای «هزت اولوله» گفتند که مادرش مهد

علیا «سلطان جهان خانم» بوده است.

بهر جهت مقصود از این مقدمات بیان قصیده فریده «حکیم» بود که آخر قصیده و شعر اوست و شرح آن از اینقرار است:

مرحوم «آشوب» بیان نمود که شبی در «دز آشوب» شمیران با مرحوم «حکیم» مهمان بودیم. اول شب از طرف دربار سلطنتی که در صاحبقرانیه (محل اقامت سلطنت وقت) بود ابلاغی برای حکیم آوردند که باید فردا صبح در سلام رسمی حاضر شده، قصیده بخوانی.

چون قصائد سلام را مرحوم حکیم رسماً قرائت مینمود از این ابلاغ، حکیم تعجب نموده که فردا عیدی نیست که سابقه داشته باشد. اظهار شد که ناصرالدینشاه مقرر داشته که روز «میزده و چپ» که مولود مسعود حضرت امیر مؤمنان صلوات الله علیه است، عید رسمی بوده و سلام عام منعقد شود. حکیم دیگر اعتنائی نکرده و مثل سایر لیالی بمفاکات و مذاکرات معموله شب را پایان برده و در موقع استراحت نمود.

صبح که از خواب برخاست، بعد از ادای فریضه، لباس پوشیده، جبه را بدوش انداخته، گفت برخیز برویم. باو گفتم قصیده چه خواهد شد؟ اظهار کرد قلمدان و کغذرا همراه بردار. نزدیک طلوع آفتاب، از دز آشوب پیاده رو بصاحبقرانیه حرکت کرده در بین اینکته تکمه دست را می بست و لباس را مرتب مینمود نظرش بآفتاب افتاد که چون بسمت مشرق می رفتیم، خورشید با اشعه طلائی خود از سرکوه سرکشیده بود، فوری گفت:

خیمه زر بفت زد، برچرخ نیلی آفتاب

وز پرند نیلگون پیچیده بس زرین طناب

و شروع بگفتن این قصیده فریده که انصافاً از حیث فصاحت و بلاغت و معانی بدیع و مطالب رفیع، شمس القلاده اشعار او بلکه اشعار متقدمین و متأخرین است

نهود و مسلسل میگفت و من مینوشتم تا وقتیکه وارد صاحبقرانیه شدیم تمام شد !!
و عجب این است که علاوه بر مضامین مبتکره آن از قبیل :

همچو نوروز جلالی ، شاید ار این عید را

خلق « عید ناصری » خوانند بهر انتساب

و مطالب بلند و عالی آن مثل :

نه توانم ممکنش خوانم نه واجب ، زان سبب

اندرین ره نه درنگم ممکن است و نه شتاب

الی آخر و در شعر آخر گفته که :

ختم کردم من سخن ، والله اعلم بالصواب !

و اتفاقاً این آخر شعر حکیم بود که دیگر شعری نگفته و بعد از چند روز تب
نموده و یک هفته بعد وفات نمود و حسن عاقبت آن مرحوم این شد که باید خاتمه
اشعارش این قصیده فریده بوده و در آن تغزلهای دیگر و قصائد بلکه مدایح اغراق
و غلویکه در سایر قصائد بطور اغلب هست ، در آن نیست - بلکه مدح سلطان این
است :

خاکبای بوتراب است این ملک کز رشک او

آسمان گوید همی « یا لیتنی گنت تراب » !

و نیز صریحاً ختم سخن کرده مثل متنبی در آخر قصیده اش که در مدح « ضد

الدوله » گفته و در چند شعر نظیر آنرا ب ختم سخن و بستن دهن ولی :

میان ماه من تا ماه گر دون تفاوت از زمین تا آسمان است ؟

متنبی ختم سخن بمدح عضالدوله کرده ولی حکیم ختم سخن بذکر مدایح

و مقامات اول شخص عالم امکان نموده است که البته قصد هر دو باممدوح خودشان
خواهد بود .

محض امتثال امر جناب مستطاب اجل اکرم آقای حاج سید نصر الله تقوی

دام اقباله العالی این صفحه تسوید گردید و انالعبد العاصی مرتضی قلی طباطبائی
نائینی غفرالله فی لیلۃ التاسع عشر جمادی الاولی ۳۵۲ - ۱۹ شهریور شمس
۱۳۱۲ *

۲ - آقای حاج میرزا یحیی دولت آبادی در شماره ۷ سال اول مجله آینده
مینویسند :

« یکی از معاشرین او (حکیم قآنی) میرزا ابراهیم « مهاجر » اصفهانی که
در ۱۳۰۲ هجری (قمری) ازدنیارفت بنگارنده میگفت : صبح نوروزی بودبخانه
حکیم رفتم تا باتفاق او بدیدن سلطان العلماء وامام جمعه اصفهان رفته باشیم . چون
از خانه در آمد گفت : شاید مناسب شود که شعریمم بخوانیم در صور تیکه چیزی
ندارم - آیا قصیده ای حفظ داری ؟

گفتم آری از « انوری » گفت يك يك قافیه های آنرا بگو . من قافیه رامیگفتم
واو کمی اندیشه میکرد و میگفت : بگو . قافیه دیگر میگفتم تا رسیدیم بمسجد
جامع که نزدیک خانه ممدوح است . بردر مسجد نشست و تمام قصیده را از بر
نوشته باخود برد و در مجلس خواند .

۳ - آقای دوستعلی معیر الممالک در شماره ۱۲ سال سوم مجله یغما شرحی
راجع بقآنی نوشته اند که عیناً نقل میگردد :

« و نیز حکایت میکرد (خائون جان خانم دیال مرحوم میرزا عباس
فروغی بسطامی » که فروغی وقآنی دوستی کاملی داشتند وهمه شب یا این بخانه
آن بود ، یا آن بخانه این - ولی قآنی بیشتر بمنزل فروغی میآمد - باندازه ای
دوستی شان محکم بود که فروغی بمن سپرده بود از قآنی روی مپو شان ، اگر
وقتی قآنی بمنزل آمد ونبودم البته اورا بخانه بیاور و پذیرائی کامل نما تا من
برسم .

غذای شب ایندو نفر دو قسم کباب بود که من برایشان آماده میکردم و با يك

محبت خاص بسفره می نشستیم و غذا بانان و شراب صرف میشد .

شبی با شوهر نشسته بودم و او مرا در آغوش داشت که دق الباب شد - قآنی بود - در را گشودم بصحبت و می خوردن نشستند - پس از ساعتی فروغی پرسید قآنی فردا عید است ، چه قصیده ای سروده ای برایم بخوان . گفت چیزی نگفتم خوب شد خبرم کردی زیرا که هیچ بخاطر نداشتم فردا عید است . حال یکی دو پیاله بمن به پیما و متکائی بگو برایم بیاورند در کنار دیوار بگذارند .

بمن اشاره کرد - فوری متکارا حاضر آوردم و سقایتش هم نمودم . قآنی برخاسته جبه را در آورد و کلاه را برداشته انگشتها را چفت نموده زیر سر نهاد و گفت برادر قلم و کاغذ بردار و بنویس

سپس دو پای خود را بدیوار زده لاینقطع باها را بدیوار میکوبید .

« خاتون جان خانم » قسم میخورد مثل گسپکه قصیده ایرا از بر داشته باشد بدون تأمل و لکنت میگفت و فروغی مینوشت - هنوز نوشتن يك بيت تمام نشده بود كه بيت ديگر را ميخواند !

تقریباً یکساعت طول کشید که قصیده خاتمه یافت و قریب شصت هفتاد بیت بود میگفت (خاتون جان خانم) بالاینکه سن کمی داشتم معذلك ازین طبع روان درحیرت بودم .

فروغی نیز غزلی در مدح شاه سرود و صبح جبه هارا پوشیده ، ورقه های مدح دردست رفتند . ناهار را هم در دربار خورده طرف عصر مراجعت نمودند . هر دو خیلی خوشحال بودند - جبه هارا کردند و هر کدام مشتکی پول زرد روی تشك ریختند و اظهار داشتند که پول ما را شاه بدست خود مرحمت فرمودند و هر کدام (هر يك از قآنی و فروغی) بیست پنجهز اری بمن (خاتون جان خانم) دادند .

در همسایگی ما مطربی بود از یهودیها - فوراً نوکر فرستاده دسته مزبور را

آوردند - تار زن و کمانچه زنی بود و تنبک زنی و آواز خوانی و دو رقص خرد سال که یکی بسیار خوشگل بود و قآنی برای او جان میداد !

علاوه بر پولهای زرد ، خلعتی هم بقآنی مرحمت شده بود - یکشب و روز را در طرب گذرانیدند

۴ - حکیم قآنی قصیده ای دارد « بردیه » با التزام حذف « الف » درستایش محمد شاه که در زیر درج میشود . این قصیده که در دیوانهای چاپی او درج نشده بنا بر تقاضای نگارنده در صفحات ۷۶ و ۷۵ شماره سوم سال سوم مجله یادگار درج گردیده است و چون حذف « الف » که تکیه گاه کلام گفتار فارسی است ، آنهم در يك قصیده کار بسیار مشکلی است ، این قصیده حکیم ، دلیل دیگری است بر قدرت طبع او .

چنانکه مجله یادگار مینویسد : از جمله تفنهای قآنی در شعر گوئی ، گفتن بیست و هشت قصیده است که در هر يك از آنها یکی از حروف هجارا حذف و خودرا برعایت این قید ملزم نموده است و از این قصائد بیست و هشت گانه تنها همین قصیده « محذوف الالف » او باقی است «

چون این قصیده در هیچ دیوانی چاپ نشده ، ما تمام آنرا در اینجا درج میکنیم :

برد ز گیتی برون ربیع چو لشکر
لشکر دی ملک وی نمود مستخر
دهر ز دم سردیش بخویش مشوش
مهر ز بی مهریش بمیغ مستر
کوه و دمن گشته سیمتن چو بر همین
دشت و چمن بسته چون وثن زر و زیور

سلطنت وی نگر چو فر فریدون
کش بشمر بسته یخ چو سد سکندر
منعم و مفلس ز فرط سردی ، بیحس
بر همه سو زنده شعله شد طبق زر
بحر بصورت چو زمه — ریر فسرده
برز برودت به برف برده فرو سر
من شده خلوت گزین ز گیتی پر کین
گشته بغم همنشین و بسته بخود در
تن بتب و در تعب ز گردش گردون
خشک لب و دیده تر ، ملول و مکدر
هر چه بعلوی ز گرد کلفت من کور
هر چه بسفلی ز درد ندبت من کر
مویه ز بس ، پر جزع ز من شده گیتی
گریه ز بس ، پر فزع ز من شده کشور
نی ز فسوسم کسی بمحنت هونس
نی ز عبوسم کسی بشفقت غمخور
بخت بلندم بچنگ بود که دیدم
شدچوقمر جلوه گرز در ، رخ دلبر
دلبر خوشخوی ، شید روی ، سیه موی
شوخ ، سمن بوی ، بذله گوی ، سخنور
گلشن گلشن ز روی ریخته سوری
خرمن خرمن ز موی بیخته عنبر

شکر گشتش خجل، زچه ؟ زدو بسد
 مشك شدش منفعل، ز چه؟ ز دوچنبر
 سبزه خطاش برخ چو روضه جنت
 چشمه نو شش بلب چو چشمه كوثر
 سرو قدش منزلم نمود مزین
 شمع رخش محظلم نمود منور
 پیش رهش رفتم و درودش گفتم
 گفت که چونی؟ نمودمش رخ چون زر!
 زردی رویم چو دید و چشم چو جویم
 گفت مخور غم که میشوم بتو غمخور
 گفتم کز دهر دون شکسته دلم، گفت
 چون تو بسی کرده دهر شوم، مکدر!
 خیز و گهر ریز شو بمدح کسی، کت
 دور شود رنج غم، سرور زند سر
 گفتم، وصف که و بمدح که؟ بسرود:
 فخر بشر، نورچشم حی—در صفدر
 شمس شمس و خدیو طوس که جودش
 موجد جود وجود کهتر و مهتر
 کوکب زینده، برج چرخ نبوت
 گوهر رخشنده، درج بحر پیمبر
 مرکز دین مبین، وسیله هستی
 بضه پیغمبر و نتیجه حی—در

هست چو حب محب ، محبت محبوب

پس بمدیح محب شویم سخن—ور

گفت : محب حقیقیش که ؟ بگفتم :

خسرو زر بخش ، مهر چرخ مدور

میر « محمد شه » خدیو که هر دم

نخل وجودش بهر کسی بدهد بر

موکب عز مش محمدبمعر که ای چون ،

مرکب رزمش جهد بمهلکه ای گر ،

قلزم قلزم فتد ز پیکر پر خون

کشتی کشتی بود همی تن بیسر

شخص تو بر تخت چیست ؟ نوربخورشید

رخت تو بر تخت چیست ؟ مهر بمنظر

بس زر و گوهر بخلق ریخت زجودت

ریخت زجودت بخلق بس زر و گوهر

گفته بوصفت قصیده ای و « الف » نی

جز بهمین فرد ملتزم شده دیگر

زین نکند ذکر وی که بر تو بتعظیم

نیست چو دیگر حروف منحیش سر !!

بدیهه سرائی قآنی - حکیم قآنی در بدیهه سرائی نیز مهارتی بسزا

داشته است چنانکه علاوه بر ساختن دو قصیده ای که ذکر آنها گذشت ، داستانهای

زیر را هم در باره او نقل میکنند :

۱ - گویند هنگامیکه قآنی در سن هفت سالگی در مکتب خانه بود ، کوزه

آبی داشته است و برای اینکه آن کوزه با سایر کوزه های شاگردان عوض نشود

این بیت را مرتجلا گفته و بر روی آن کوزه نوشته است :

این کوزه ز میرزا حبیب است

يك پول ز کوزه گر خریده است

و این بیت اولین شعر قآنی است .

۲ - گویند روزی در مجلس خاص ناصرالدینشاه ، یکی از ساقیان که جمالی
بیمانداشته ، باروئی گشاده ، جامی زرین از می ناب پراساخته بشاه تقدیم میکند.
شاه تحت تأثیر قرار گرفته فوراً این مصرع را میگوید :

قدح در کف ساقی بی حجاب

ولی هرچه سعی میکند نمیتواند مصرع دوم آنرا بسازد . پس فوراً قآنی را
احضار کرده و او را بساختن مصرع دوم مأمور میسازد . حکیم هم بیدرنگ
میگوید :

سپیلی است در پنجه آفتاب !

۳ - گویند وقتی میخواستند در همسایگی خانه قآنی مسجدی بسازند و یا
آنرا توسعه دهند (گویا مسجد حاج میرزا هادی واقع در محله سرباغ شیراز بوده
است) وعاقبت بواسطه کمی جا مجبور میشوند که پستوی منزل او را هم خراب
کرده جزء مسجد کنند . چون آنرا خراب میکنند می بینند که در طاقچه های
پستو ، تنگها و قرابه های شراب گذارده شده است . حاج میرزا محبعلی برادر
بزرگ قآنی که مردی روحانی و زاهد بوده بقآنی پرخاش میکند و او را از
نگهداشتن شراب و نوشیدن آن سرزنش میکند - قآنی در پاسخ بالبدیهه
میگوید :

شرابخانه ما را به بین و پایه آن

که چون خراب شود ، خانه خـ_____دا گردد !

۴ - گویند ناصرالدینشاه روزی در فصل بهار در کاخ سلطنتی در ارسى که

مشرف بباغ بوده نشسته و غلیان میکشیده است. در اینموقع درخت نسترنی را مشاهده میکند که غرق در گل شده و منظره بدیعی را پیدا کرده است لذا طبع شعرش بجوش آمده بیدرنک میگوید:

این بته نسترن که اندر نظر است

و هرچه فکر میکند نمیتواند بقیه آنرا بسازد پس قآنی را احضار کرده باو میگوید این مصرع را تمام کن. قآنی هم بیدرنک میگوید:

گویا طبق زمرد پر گهر است

یا مجنونی است پنبه داغ بتن یا لیلی سبزپوش چادر بسر است!

۵- قآنی خودش در کتاب پریشان میگوید:

«سالی در معسکر ملکزاده نشسته بودم - امیری بنیاد مفاخرت نهاد که وقتی بشکار رفتم، پلنگی دیدم، تفنگی بجانبش راست کردم و بر این هیئت بر پشت مرکب شدم و فی الحال که صدای تفنگ بر آمد، پلنگ از پای درآمد! باری هنوز ش این سخن بر لب بود که دراز گوشه چنان تیزی داد که غالباً از تفنگ امیر بانگش تیز تر بود.

حالی بی اختیار گفتم: گواه عاشق صادق در آستین باشد!

و مجرد ظرافت این ایماط بر بدیهه رفت:

بملك طوس شبی هرکس از کمان دووغ

ز شست مکر بصید سخن، خدنگی زد

ز روی مکر مگر میر دامغان فرمود

که همچو من به تفنگی چنان پلنگی زد

هنوز نام پلنگش بلب که از یکسو

خری برسم شهادت عجب تلنگی زد!

جز این میانه خر با امیر فرق نبود

که خر بنقد تلنگی زد، او پلنگی زد!!

۶ - گویند هنگام مرگ حکیم، یکی از متشرعین بر بالین او بوده است.

چون وی را در حال احتضار مشاهده میکند بوی میگوید:

« شما در زندگی، از نوشیدن باده و بوسیدن ساده و سایر کارهای خلاف شرع خودداری نداشتید. بهتر است در اینموقع که هنگام رحیل است توبه کنید و از درگاه خداوند استغفار!»

قآنی نگاهی بوی افکنده سپس از اطرافیان خو: جامی باده خواسته و آنرا لاجرعه سر میکشد و این بیت را بر بدیهه میگوید و جان بجان آفرین تسلیم میکند:

شرمنده از آنیم که در روز مکافات

اندر خور خور تو نگر دیم گناهی !!

قآنی و وصال - قآنی در او اهل عمر که در شیراز بوده است با مرحوم

« وصال شیرازی » انس و الفت فراوانی داشته و نسبت بوصول احترام بسیاری قائل بوده است. قآنی خود در قصیده ای میگوید:

چون من، پس از وصال نیابی کس

صد بار اگر بکاوی ایرانرا

با ما ورا قیاس مکن زیراك

با جوی نیست نسبت عما نرا

در بحر فکرتش ز نی ار غوطه

تا حشر می نیابی پایا نرا

روابط بین قآنی و وصال بقدری صمیمانه و خوب بوده که قآنی فرزندان

وصول را اطفال خود میدانسته و آنان نیز بنظر پدری بوی مینگریسته اند چنانکه

مرحوم « و قار » فرزند ارشد « وصال » در طی قصیده‌ای که بدین مطلع است :
تبارك الله ایماه روی سیمین بر
که مهر چرخ دگر شد ، تو آفتاب دیگر
گوید :

دو سروراند مقرر بملك فضل و هنر
کزین دو، فضل و هنر راست رونقی دیگر
سخن پزوه و سخن پرور و سخن آرا
هنر پرست و هنر پیشه و هنر پرور
جهان مجد و معالی ، وصال و قاآنی
که یافت فضل و معانی از ایندور سته و فر
تا آخر که گوید :

بدین دو ختم شد اندر جهان ، سخنگوئی
بدان مثابه که پیغمبری به پیغمبر !
قاآنی بر خلاف وصال که عزات را دوست داشته میل بگردش و سیاحت و
مسافرت داشته است ولی علاقه‌ای که بوصول داشته او را تاحدی پای بست شیر از
میکرده است تا عاقبت طاقت نیاورده و قصیده‌ای را بمطلع :

خیز ایغلام و زین کن یکرانرا
آن برق سیر صاعقه جولانرا
سروده و قصد عزیمت بتهران میکند ولی وصال باسخ او را در قصیده‌ای بمطلع :
هان ای « حعیپ » زار مکن جانرا
مگهار بر دلسم غم هجرانرا
داده و از مسافرت او جلو پری میکند تا سال ۱۲۶۲ هجری قمری که وصال
برحمت ایزدی میبویند ، حکیم قاآنی هم بتهران سفر میکند .

پس از چندی حکیم قاآنی یکبار دیگر بشیراز میآید ولی چون ممدوحی
نداشته و آنطوریکه انتظار داشته از وی پذیرائی نمیشود آزرده شده و قطعه ایرا
در مذمت شیراز و شیرازی میسازد که چند بیت آن نقل میشود :
ای داور زمانه که از وصف رأی تو
خاطر شده است مطلع خورشید انورم

.....
.....
اکنون دو هفته است که در دار ملک فارس
بی آفتاب عون تو از ذره کمترم

.....
.....
گر در دیار فارس غریبم عجب مدار
کاندر درون رشته خرمهره ، گوهرم !
یکتن مرا نگفت که چونی درین دیار ؟
تا بر رخس بدیده امیـــــد بنگرم
یکتن مرا نخواند شبی بر بخوان خویش
از بیم آن گمان که زخوان لقمه ای خورم
این شهر قوم لوط و من ایدون چو جبرئیل
زیر و زبر همی کنم آنرا بشهپـــــرم !!
بوجهل واردشمن جان من اند از آنک
مدحت گر پیمبر و آل پیمبرم !
ایران بشعر من کند امـــــروز افتخار
در پارس چون گدا بر مشتی توانگرم !!

چون این قطعه را مرحوم « میرزا عبدالباقی دانشمند معروف و مدرس مدرسه مقیمیه » که یکی از بزرگان آندوره بوده ، میشنود ، حکیم را مورد عتاب قرار میدهد که چرا شیراز و فارس را نکوهش کرده است ؟!

حکیم نیز پشیمان شده و قصیده غرائی را در مدح و وصف فارس میسراید که بدین مطلع است :

تبارك الله از فارس آن خجسته‌دیار که می‌نیند چون آن‌دیار يك دیار
قاآنی و مهدی - آیندو داستانرا نیز درباره قاآنی ذکر میکنند :

۱ - گویند شبی قاآنی در منزل وصال مهمان بوده است و عده‌ای از دوستان آندو نیز در آن مجلس حضور داشته اند . « محمدخان عرب » که یکی از عرفا و خوانندگان خوش آواز بوده و سه‌تار را خوب مینواخته نیز حضور داشته است . شب زمستان بوده و بخاری میسوخته است . قاآنی نیز گویا یکی دو جام می‌زده و سر دماغ بوده است . دراین‌موقع محمد خان غزل معروف شیخ بزرگوار سعدیرا که بدین مطلع است :

يك امشبى که در آغوش شاهد شکر م

گرم چو عود بر آتش نهند غم نخورم

با طرز موثری میخواند و آنرا با سه‌تار مینوازد تا بدین بیت میرسد :

به بند يك نفس ای آسمان دریچه صبح

بر آفتاب که امشب خوش است با قمر م

ناگاه قاآنی دست در بغل کرده و بیاض غزلیات خود را که همراه داشته بیرون

میاورد و آنرا بوسط بخاری پرتاب میکند !

وصال و سایرین از این حرکت حکیم متعجب شده بسرعت و زحمت بیاض را

بیرون میآورند ولی غالبی از غزلیات آن سوخته بوده است . وصال او را از این حرکت ملامت میکند و میگوید : حکیم مگر مستی ؟

قاآنی میگوید : نه مست نیستم ، بلکه کاملاً هوشیارم ، ولی وقتی که این غزل شیخ را می بینم مشاهده میکنم که سعدی غزل را بجد کمال رسانیده و بعد از او نباید کسی دیگر غزل بسراید !! - گویا در همین موقع بوده که ضمن تغزلی گفته است :

ترا ز آب روان تشنه باز نشناسد

اگر برهنه نمائی کنار جوی اندام

غزلسرائی سعدی نه حد قاآنی است

مسلم است که با پخته بر نیاید خام

میگویند یکی از علل اینکه در دیوان حکیم قاآنی غزل کم است همین مسئله است زیرا که بسیاری از غزلهای او در آن شب سوخت و از میان رفت .

گویند پس از اینکه حکیم بیاض غزلیات را در آتش افکند و گفت پس از سعدی باید کسی دیگر غزل نسازد ، یکی از آنمیان گفت : بیاض قصاصت را نیز در بخاری بیفکن !

قاآنی گفت : نه ! قصاصت من در ردیف بهترین قصاصت زبان فارسی است و بساید

حفظ شود

۲ - گویند روزی وصال بملاقات قاآنی میرود . چون وارد میشود می بیند که حکیم باتأثر و گرفتگی بسیار کنجی نشسته و سر را روی زانو نهاده و کتابی هم وسط اطاق پرتاب شده است ! چون بدقت کتاب را مینگرد می بیند که دیوان سعدی است ! از حکیم ماجرا را جویا میشود . قاآنی میگوید :

از دست اینمرد حوصله ام جتنگ آمده است !

وصال میگوید : کدام مرد !؟

میگوید : سعدی ! زیرا هر چه فکر میکنم و مضمون بکر و تازه ایرادر نظر میگیرم

که غزلی بسازم می بینم که او قبلاً آنرا ساخته و دیگر موضوعی را باقی نگذارده است !!

گوشه ای از زندگانی قانانی - آقای اقبال یغمائی در شماره ششم سال بیست و پنجم مجله ارمغان این شرح را که شامل یکی از مراسلات قانانی است و ضمناً وضع آخر زندگانی و طرز تدفین او را می رساند نگاشته است که عیناً نقل میشود :

«... آنچه آنکه برمی آید شاعر (قانانی) برای اینکه در این اوان بزندگانی ظاهراً آشفته خود سامانی دهد و از تنهایی برهد بسال ۱۲۵۶ - در ۳۴ سالگی همسر اختیار و دل بدین خوش کرد که باقی عمر را در پناه لطف و مهربانی یار دلجوی خو: راحت و آرام بگذراند اما روزگار بدلخواهش نگشت و یارش مار او شد ! آنگاه با امید اینکه برآمد رسد زن قدیم را ، بی آنکه رها سازد «چون گاهنامه پارینه» از نظر انداخت ، هممنفسی نو برگزید تا هم آن ناهل را پاداش دهد و هم خویش را از بند غم برهاند - اما همسر تازه نیز با وی یکدل و مهربان نشد و سر بار بالای دیگر و مایه فزونی تشویش و اضطراب خاطرش گردید ! عاقبت هم آن دو ناکس دون صفت آتش در خانه اش زدند و روزگار را بر آنشاعر شوریده عشرت طلب باده پرست سیاه کردند !

قانانی وقتی دستش از همه جا کوتاه شد ازین ماجرا شکایت پیش ناصر الدینشاه برد و نوشت :

نامه قانانی :- « اکنون سا لهاست که گرفتار دو «حلیله» غیر جلیله خیره چشم زود خشم شده که یکی خود را «سوگلی جلیله» میخواند و دیگری خود را «نوگلی جمیله» میداند . یکی شجره انساب «قوانلو» در دست گرفته که نمره آن شجره و اصل آن فرعم و دیگری طومار قبیله «دوانلو» بچنگ آورده که نییله آن قبیله و حاصل زرعم ! و با آنکه بقدر پیشرفت هر یک را از زمان ماضی تا حال راضی داشته ام هر روز مفسده و هر شب عربه دارند .

دو مادر زن غداره غواره ، خبیث الهیاکل ، کربه المشاکل ، پر اکل بدشکل ،
یبیاک ناپاک دارم که همسال جهانند و مادر بنی جان ! - از زال فلک پیرتراند و از
هند جگرخوار شیر تر ! که گویا فردوسی درباره ایشان فرموده :

زن و ازدها هر دو درخاک به جهان پاک ازین هر دو ناپاک به
نه چندان سینه سوز و کینه توزند که مراین غلام یکی از هزار را معروض
دارد :

از آنجمله چندی قبل بهانه زنانه را دستاویز کرده ، خاک کشتی ریختند و
چون دو « نوجه پهلوان » دست بر هم گرفته با هم آویختند چندانکه صورتشان
از زخم سیلی نیلی و از ضربت کفش بنفش و روها خراشیده و خونها پاشیده ، گیسو
ها کنده ، خاطرها پراکنده ، رنگها پریده ، جیبا دریده شد !

مادر زن « قوانلو » چون خود را مغلوب و منکوب دید بخانه خویشان دوید ،
نعره و اغیرتا برکشید ، معشرش چون محشری برپا دیدند بحمایتش با چوب و چماق
از خانه و اطاق بیرون دویدند ، کنیزان ، نیمسوز و کفگیر بر گرفته و خانه شاگردان
بیل و دسته جاروب برداشته مجدداً با غلغله ترکی و هلهله عربی بخانه تاختن آوردند
جنگ در گرفت ، جنگ در هم زدند ، غوغا برخاست ، هنگامه بزرگ افتاد ، همسایگان
بتماشا تاختند !

سگان شکاری که در خانه بودند جمعی بیگانه دیدند ، حمله آوردند و بانگ
برداشتند - سگان بازاری نیز بهوای آنکه سگان خانه را مرداری بچنگ افتاده
عضعف کنان در رسیدند ! - سواد همسایگانرا بر بام گمان دزد کرده بر آنها
تاختند - همسایگان خود را از بیم جان از بام خانه ، بخانه درافکندند .

خادمان برای تمتع برخاستند که همسایگان را بیرون کنند - سگان از عقب
حمله آورده ، ایشانرا در میان گرفتند . جنگ مغلوبه شد و غوغا عظیم تر ،
سگان خانه با سگان بیگانه در آویختند - خادمان سرای با همسایگان عـربده

بر داشتند - سگ آدم را میگرفت و آدم سگ را میزد ! - دایگان کودکان شیر خوار را تنها گذاشته بتماشا رفتند ! - طفلان گریه و نالیدن گرفتند .
و مادر زنهای بیباک ناپاک هنوز گرم درشتی و کشتی و کوشش و کشش و ستیز و آویز بودند !

این غلام متحیروار ، سراسیمه آثار ، گاه از یمین و گاه از یسار ، موی کنان و مویه کنان میدویدم و التماس میکردم ، گاهی در عتاب بادایه و گاه در استمالات همسایه . گاهی با سگان در جنگ و گریز و گاهی با زمان در ستیز و آویز - تا نزدیک سحر که آنهنگامه نشست و هنوز این غلام را مغز پر اندیشه و خاطر پر جوش که چکنم و با که گویم و کدام یک از این دو زنا صداق بخشم و طلاق گویم که شب دیگر حادثه عظیم تر برخاست که نخستین را فراموش کردم !
مختصرش آنکه مادر زن «قوانلو» در همانروز با دختر خویش پای جسارت پیش نهاده گیس سفید مادر دختر «دوانلو» را از خانه براندند . بخیال آنکه کنیز را بر انگیزند که کهنه پاره در زیر کرسی آندو بیچاره بر افروزد تا وقتی بوی فتیله بدماغ ایشان رسید چراغ هستیشان فرو نشسته دود از نهادشان برآمده باشد . لاجرم کنیزی روسیاه نامه تباه را که در سیا هی همشیره دو دست ولی ، در قبيله «عاد و نمود» اغوا کردند و در کمین نشستند تا هنگام فرصت بجهت آنکه کیک فنا در شلوار آن بیچاره افتد گوشه پیراهنی را که بجهت عید دوخته بود سوخته پهلوی کرسی گذاشت و چون دود از آتش بگریخت ! - بسی بر نیامد که کنیز دیگر از میان خانه بانگ بر داشت که بیاید در این بالاخانه ابری سیاه بالا گرفته ، رعدی میسوزد و برقی میدرخشد ! - سقطش گفتند و دشنا مش دادند که مگر دیوانه ای؟! این چه جای مکر و زرق است و این چه جای ابرو برق؟
هنوز این سخن در میان بود که قوایم کرسی از شراره آتش سوختن گرفت و از هم بگسیخت و صدای سوختن و شکافتن کاسه و صندوق بزهره و عیوق شد !

این غلام که رعد و برق دیدم چون ابربهار گریستن آغاز نهاده، بانك برکشیدم، زنان و یله برداشتند، کنیزان ضجه زدند، چاکران بپام دویدند! دور دود حریق بسرادق نیلی سرکشید، برق آتش جستن گرفت، همهمه و غوغا بر خاست، همسایگان هجوم آوردند، آتش دیدند بالا گرفته و دود بر آسمان رفته - صدای ریزش اشك زنان که از بیم مرگ ثانی باران و تگرگ بود بشنیدند - مرد و زن از بام و برزن شورش آوردند - سقایان را خبر شد، با مشکهای پر آب با هزار ضجرت بطمع اجرت در رسیدند - طفلان از اشك و سقایان از مشك بر در و بام خانه آب میزدند! جمعی نیز با تیشه و کلنك خانه را خراب کرده خاك بر سر آتش میریختند - طایفه از همسایه و بیگانه، خسته و ذلریش بودند یا گرگی در لباس میش، یا چون دزدی بخانه درویش، بروباه بازی و چاپلوسی در آمده، چون موش از در و دیوار بنای کوش نهاده، اگر طعامی بود خوردند و اگر لباسی بود بردند! کدخدایان محله روزنامهچه و مجله ساختند - سگان بازار که همسایه مردم آزارند غوغائی عظیم تر از شب پیش کشیدند - تاختند و جمعی را پاچه گرفتند و بر خی را دامن دریدند - خیرگی سگان، تیرگی دخان، شرار نار، هجوم اشرا، همه شب بر حالت خویش بود! - تا آتش خورشید بر نخاست آن آتش فر و فنشست!

اکنون این غلام چنانم که تازه از مادر زاده‌ام! - از آنکه نه خانه دارم و نه اوضاع خانه - چه مادر زنها بقهر بردند و اگر هم چیمزی مانده بود «مهر» بر داشتند مگر اینکه چهار پنج غلامزاده و کنیز زاده برهنه و گرسنه باقیمانده که ناچار باید دست آنها را گرفته یا چون گدایان بر سر راه نشینم یا چون بستیان در طویله شاه! - تافتوت و مروت و بخشایش حضرت ظل اللهی روحی فداه چه تقاضا کند.

شاه قاجار به «علی قلی میرزا احتضاد السلطنه» (۱۲۳۴ - ۱۲۹۸) سفارش

گرد که در تیمار و نگهداشت شاعر بکوشد و از مواظبت او غفلت نوزد .
اعتضاد السلطنه که مردی دانشمند و شاعر نواز بود، قآنی را بطیب خاطر در
یکی از خانه های خود پناه داد و شاعر بی تشویش و فارغ از اندوه و رنج در آنجا
بیاده گساری پرداخت و چندان در اینکار زیاده روی کرد که غمهای گذشته را
فراموش نکرده سال ۱۲۷۰ در گذشت .

قآنی چون مردی سبکروح، شادی طلب و شرابخوار بود میان ملایان دشمنان
فراوان داشت مخصوصاً « حاج ملا هلی گنی » (متولد ۱۲۲۰ و متوفی صبح
پنجشنبه ۲۷ محرم ۱۳۰۶ هجری قمری) که میان عامه حتی دربار نفوذ و قدرت
فراوان داشت، نسبت باو خوش بین نبود - بهمین جهت « اعتضاد السلطنه » برای اینکه
هنگام تشییع جنازه قآنی در شهر آشوبی پیا نشود مصلحت آندید رضا و اجازت
« گنی » را بجوید . بدین منظور یکی از خاصان خود را نزد او فرستاد اما « حاجی
ملا هلی » جواب درشت فرستاد و رخصت نداد که جسد قآنی را با احترام از خاک
برگیرند و بخاک سپارند .

« اعتضاد السلطنه » نگران شده نمیدانست که کار را چگونه بخیر پایان
برساند و هنوز در این اندیشه بود که خبر دادند جمعی طلاب و معتمدان « گنی »
بخانه قآنی رو نهاده اند - « هلی قلی میرزا » مضطرب و پریشان شد و چون فهمید
این عده را مرحوم کنی برای انجام مراسم تکفین و تدفین « حمیب شاهر » فرستاده
است سخت متعجب گردید و علت تغییر ناگهانی عقیده او را نمیدانست .

پس از چند روز فهمید این بیت :

شرمنده از آنیم که در روز مکافات

اندر خور عفو تو نکردیم گناهی

که شاعر در آخرین لحظه زندگی خطاب پروردگار بزرگ و مهربان گفته
و برای « کنی » فرستاده است او را سخت منقلب و متأثر کرده و آن جمع را

فرستاده است که با احترام جسد قآنی را غسل دهند و بر آن نماز گزارند و کفن و دفن کنند.

وفات قآنی - اعتضاد السلطنه که در سالهای آخر عمر، قآنی را در حمایت و سرپرستی خود قرار داده بود در مقاله ای که راجع بقآنی نوشته و در شماره ۴ از روزنامه ملتی مورخه جمعه غره رجب ۱۲۸۳ هجری انتشار یافته چنین مینگارد: (۱)

« در سال یکهزار و دویست و هفتاد هجری اولاً بمرض دماغی که قسمی از مالبخولیا بود گرفتار شد و بعد از چندی بمداوای میرزا احمد حکیمباشی کاشانی از این مرض شفا یافت ولی در حالت مرض باز پریشان گوئیش باشعار و ادبیات راجع بود چه بیشتر اوقات فریاد زده و میگفت « شخصی دیوار را سو راخ کرده مرا هدف گلوله میسازد و میگوید:

توان ریخت خون به آسانی
لیک سهل است قتل قآنی
و گاهی در فضای حیاط خود آمده محض شدت قوه خیالیه اشخاص مختلفه بنظرش جلوه گر میگردد و از زبان عربی و فارسی و ترکی با هر یک تکلم کردی و بزبان فرانسه و انگلیسی با اشخاص دیگر چه ایندو زبان را میدانست.

بالجمله چون قآنی از مرض مذکور شفا یافت مقارن بود با شهر رجب المرجب که در سیزدهم آن عید مولود مسعود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بود. حکیم این قصیده (۲) غرا را که در حقیقت بر بیشتر اشعارش امتیاز دارد بسلك نظم کشیده اولاً در مجلسی که من و امیرزاده اعظم « محسن میرزا - امیر آخور » حضور داشتیم

۱ - رجوع شود به صفحه ۵۸ شماره اول سال هیجدهم مجله ارمنان

۲ - مقصود قصیده ایست بدین مطلع:

خیمه زربفت زد بر چرخ نیلی آفتاب

وز برنید نیلگون پیچیده بس زرین طناب

سزائید - همگی تحسین و تمجید کرده چون باین بیت رسید :

عیش جان در مرگ تن بینم ، خرابم کن زمی

کلین حدیثم خوش ! لدوا للموت و ابنوا للمخراب

من بامیرزاده گفتم تطیری برای خود زده

زمانی نگذشت که در گذشت . رحمة الله علیه - البته سعادت اخر وی داشته که

ختم بمنقبت برگزیده پروردگار و سایه کردگار کرده است . «

درسال وفات حکیم قآنی اختلافی رخ داده است زیرا که بعضی ها وفات او را

در ۱۲۷۰ هجری قمری دانسته اند و برخی ها سال ۱۲۷۱ ولی بشر حیکه آقای

محیط طباطبائی در شماره اول سال هیجدهم مجله ارمغان نگاشته اند سال یکم هزار

و دو یست و هفتاد (۱۲۷۰) تاریخ صحیح وفات قآنی است

در شماره چهارم سال ششم مجله یغما نقل از یادداشتهای مرحوم فرهاد میرزا

چنین نوشته است :

وفات قآنی

حکیم فاضل حکیم قآنی المسمی بمیرزا حبیب شیرازی روز چهارشنبه پنجم

شعبان ۱۲۷۰ در تهران مرحوم شد .

و این ماده تاریخ « پرتو » اصفهانی نیز مؤید این نظریه است :

مست صهبای نظم قآنی که براو رحمت خدای ، فره

چون اجل آمدش بساقی دهر بی تاریخ گفت « ساغر ده »

میرزا عبد الوهاب متخلص به « هجر م » هم در تاریخ و فات او چنین گفته

است :

« قرین رحمت ایزد حکیم قآنی » ۱۲۷۰

و سلطانی کلهر هم تاریخ وفات او را چنین ساخته است :

بگلزار بهشت جاودان آسوده قآنی « ۱۲۷۰

تمام این ماده تاریخها دلالت دارد که وفات قآنی در سال (۱۲۷۰) بوده است ولی « صابر » شاعر شیرازی ماده تاریخ فوت قآنی را سال (۱۲۷۱) بشرح زیر دانسته است :

قآنی، آفتاب جهان سخن ، دریغ
ناگه چو آفتاب شد از مردمان نمان
آن پارسی نژاد که از پارسی سخن
منسوخ کرد هر که سخن گفت ، هر زمان
افزون ز حد شاعری آمد بشر و نظم
سحرش شمار گر نبود معجز آن بیان
چون صبحدم که از نفسی عالمی گرفت
عالم به تیغ نظم گرفته است آنچنان
در ملک ری وداع جهان کرد روح او
با شهپر ولای علی رفت در جنان
صابر ز « صابری » که باو ساقی اجل
داده است ، سال فوت طلب کرد ، یافت آن
مامانده در فراق وی ، او شادمان بخفت

تا بانگ الرحیل کی آید ز کاروان !!

این اختلاف بین دو ماده تاریخ را چنین تعبیر کرده اند که چون وفات قآنی در اواخر سال ۱۲۷۰ بوده و تا رسیدن خبر مزبور بشیراز (محل اقامت صابر) چند ماهی طول کشیده (چون آن اوقات وسیله ارسال اخبار جز قاصد و مسافر نبوده که آنهم بکندی صورت میگرفته) و شاید اوائل سال ۱۲۷۱ بگوش صابر رسیده او هم بدون توجه سال ۱۲۷۱ را تاریخ فوت او دانسته و ماده تاریخ بسته است .

محل قبر قآنی = اگرچه شهرت داشت که قبر قآنی در قبرستان « حمزه »

در جواز حضرت «عبدالعظیم» در «ری» مدفون است و لی محل قبر او معلوم نبود. در سالهای پیش مرحوم وحید دستگیری مدیر فقید مجله ارمغان برای پیدا کردن قبر او کوشش کرد ولی به نتیجه نرسید تا زمانی که جناب آقای علی اصغر حکمت وزیر فرهنگ بودند برای تعیین محل قبر او اقدام جدی بعمل آمد.

اینک در زیر شرحی را که در اثر پرسش اینجانب در مجله یادگار (۱) آقای محمد تقی مقتدری مدیر محترم روزنامه «آمین» در شماره ۲۶۳ روزنامه خود نگاشته و بهترین شرح در اینموضوع است نقل میکنم:

«... اما در باب مقبره مرحوم میرزا حبیب قاآنی که در جوار مزار «شیخ ابوالفتوح رازی» مدفون بوده است این مسئله بتحقیق پیوسته وغالب معمرین ومشاخ شهادت داده اند. در سال ۱۳۱۵ شمسی که سال طبع تفسیر فارسی شیخ ابوالفتوح است ونگارنده در اداره اوقاف و هم چنین در تعلیمات اکابر که تازه تأسیس یافته بود بخدمت اشتغال داشت، وزارت فرهنگ درصدد برآمد که مزار آن عالم جلیل ربانی را که بصورت خرابی و ویرانی در آمده بود تعمیر و مرمت نماید.

این تعمیرات بنحو شایسته و آبرومندی از محل درآمد اوقاف بمباشرت و نظارت آقای ابوالقاسم فیوضات که در آن زمان مدیرت کل اوقاف را داشتند انجام گرفت.

در همانوقت معلوم شد که در جوار شیخ بزرگوار، بسیاری از بزرگان و علماء نیز مدفون و اسیر خاکند. جناب آقای علی اصغر حکمت وزیر معارف و اوقاف وقت، برای احیاء نام آن بزرگان، جمعی را مأمور کردند که بتحقیق، اشخاص بزرگی را که در آن بقعه مدفون هستند، معلوم سازند.

از جمله مرحوم «قائم مقام فراهانی» وزیر اعظم عباس میرزا ولیعهد و فرزندش

و همچنین جمعی دیگر از فقها که از آن جمله مرحوم « ملا محمد علی گلایه قری » صاحب کتاب « مطارح الانظار » و بسیاری دیگر بودند. و نسبت بمحل قبر مرحوم قآنی بموجب تحقیقاتیکه بعمل آمد و مخصوصاً ادیب دانشمند « آقای معیط طباطبائی » در این باب تفتیش و تفحص بسیار نمودند و معلوم شد که شاعر استاد نیز در همانجا مدفون است، جناب آقای حکمت هم دستور دادند که دو لوحه از سنک مرمر، یکی بنام مرحوم قآنی و دیگری بنام علماء و فقهای که در آنجا بگناه سپرده شده‌اند، متضمن شرح احوال مختصر و اشاره بتالیفات آنان با خط خوشی رقم کرده و در آنجا نصب نمودند که برای آیندگان و زائرین راهنما باشد.

اتفاقاً این دو لوحه هم بانشاء استاد محترم « آقای محمد صادق ستوده شیرازی » تنظیم گشت.

پس از دریافت نوشته فوق در سفریکه در سال ۱۳۲۸ به تهران نمودم بزیارت آن خاک پاک رفتم و عین کتبه فوق‌الذکر که در مقبره مزبور نصب بود استنساخ نمودم که عیناً در اینجا ثبت میشود:

« حکیم قآنی شیرازی یکی از گویندگان فارسی زبان و باتفاق عموم، بزرگترین شاعر قصیده سرای قرن سیزدهم هجری است که حالات گفتار و لطافت اشعارش ضرب‌المثل خاص و عام است. نام شریفش حبیب. پدرش میرزا محمد علی متخلص بگلشن و تولدش در ۱۲۲۲ هجری در شیراز اتفاق افتاده در اوائل عمر بهمان نام تخلص مینمود. بعدها که بخدمت شاهزاده حسنعلی میرزا شجاع السلطنه والی خراسان و کرمان رسید، شاهزاده مزبور بمناسبت اسم فرزند خود (اکتای قآن) ویرا « قآنی » تخلص داد. قآنی بیشتر ایام عمر را در شیراز بسر برده و چندی هم در کرمان اقامت نمود و سنین اخیر را در تهران گذرانید تا در شهر مزبور بسال ۱۲۷۰ هجری وفات نمود. نظر باینکه آرامگاه آن مرحوم طبق تحقیقاتیکه

شده در جوار مقبره شیخ ابو الفتوح رازی قدس سره بود ، بر حسب دستور جناب آقای حکمت وزیر معارف و اوقاف این یادگار بنام فقید مزبور ساخته و پرداخته گردید . تاریخ خرداد ماه ۱۳۱۷ خورشیدی . از اشعار اوست :

چه غم ز بی کلهی کاسمان کلاه منست

زمین بساط و در و دشت بار گاه منست

گدای عشقم و سلطان عصر خویشتم

نیاز و مسکنت و عجز و غم سپاه منست

زند طعنه که اندر جهان پناهت نیست

بجان دوست ، همان نیستی پناه منست

قلندرانه گنه میکنم ندارم باک

از آنکه رحمت حق عاشق گناه منست

مرا که تکیه بر ایام نیست « قآنی »

ولای خواجه ایام تکیه گاه منست

سامانی فرزند قآنی - قآنی را فرزندی بوده است بنام « محمد حسن » و

متخلص به « سامانی » که در اواخر عمر در شیراز ساکن بوده و در خدمت پدر

کسب فضل و هنر نموده و چون هوش و فراست زیادی داشته در چهارده سالگی

جوانی آراسته بوده که در بسیاری از علوم ، اعم از ریاضیات و نجوم و فنون ادب

اطلاعات زیادی داشته است و اشعار نیکویی میسروده است . و در کتاب گنج شایگان

راجع بسامانی چنین نوشته شده است :

« پدر بکار تربیت وی پرداخت و بخواندن اقسام ریاضی اش مشغول ساخته ،

مسائل کلیه آن فنون را از هندسه و هیأت و نجوم و حساب پیوسته بدو القاء

همیکرد و بدقیقه از دقائق آنها ابقا نمی نمود ، تادست قضا طومار عمر پدر در

نوشت و غریق بحار رحمت حق گشت و در آن هنگام زیاده از چهارده سال

از ایام عمر وی نرفته بود و اینمعنی مقارن بود با اتمام مدرسه دارالفنون که تفصیل آن در تواریخ وقایع دولت ابد مقرون مسطور است و چون آنمدرسه معمور و دایر گشت برحسب حکم محکم و فرمان جهانمطاع ... ناصرالدینشاه مستعدین اطفال رجال دولت و اعیان مملکت را از برای سرعت رشد و زیادتیی ترقی و جامعیت بدان مدرسه میسپردند و بکار تحصیل باز میداشتند.

سامانی مراتب کمال استعداد و قابلیت و نهایت شایستگی و اهلیت وی ملحوظ رأی جناب ... (میرزا آقاخان نوری) گشته حکم فرمودند که وی نیز درمسلك آن اطفال منتظم و تحصیل حکمت طبیعی و علوم فرنگستان را ملتزم آید و هم اکنون (سال ۱۲۷۲) سیم سال است که در آنمدرسه لوازم شرایط تکمیل فن مذکور را بطور مواظبت و استمرار مشغول و آنی تغافل ندارد و چنان دراین علم مهارت یافته که با آنکه هنوز از عمر فزون از ده و هفت نرفته رموز حکمتهای الهی را در کل اشیاء « کماهی » داند و خواص موالید ثلاث را از سپیدی تا سیاهی شناسد .

خصال وی همه پر فایده است چون حکمت

کلام وی همه معجز نماست چون فرقان

در تمام اعیاد بسنت پدر مرحوم قضایدی که مناسبت بدان عید دارد و هیچکس فرق و امتیاز با اشعار مرحوم پدرش « حکیم قآنی » نمیگذارد میسراید و در حضرت صدارت عظمی انشاد مینماید .

مرحوم هدایت شرح حال او را در « مجموع النصحاء » چنین نگاشته

است :

« سامانی شیرازی نامش میرزا حسن و خلفالصدق میرزا حبیب الله معروف به « حکیم قآنی » رحمت الله است . ولادتش بشیراز بوده - از آن پس که میسرزا حبیب الله قآنی بتوقف و سکونت دار الخلافه (تهران) رأی کرد ، عیال خود

را به «ری» خوانده و در آن ایام سلطان محمد شاه قاجار بر ملك جهان دا من افشاند و من بنده بحکم شاهنشاه عصر، ناصرالدینشاه، مأمور سفارت شدم. چون باز آمدم بریاست مدرسه نظامیه دارالفنون منصوب شدم. حکیم قانلی نژد من آمد و گفت: محمد حسن فرزندم از شیراز آمده و حفظی قوی و ذهنی درك دارد و بر آن شدم که او را بمدرسه آورم و بتعلیم حساب و هندسه بسپارم. او را ترغیب کردم. پس از چندی در گذشت و فرزندش بمدرسه آمد و تحصیل کرد و در اندک مدتی ترقی کلی نمود و اکنون در دانش لغت فرانسه و حکمت و طبیعی و بعضی صنایع مرتبتی رفیع دارد. جوانی است در عین شباب، رشیق القد، لطیف - الخد - باروئی دلجوی و خوئی نیکو و اخلاقی ستوده و او صافی گزیده و حفظی قوی و طبعی مستعد و سلیقه مستقیم - در شعر و شاعری قادر و روی در ترقی و کمال دارد.

سپس صاحب مجمع الفصحاء اضافه کرده است که: در سنه ۱۲۸۵ در عین شباب بیباغ جنان شتاب کرد این اشعار از اوست.

بگاہ صبح چو خورشید سر زد از خاور

مهم بحجره خرامید با فروغ قمر

بدان رسید که جانم ز تن برون آید

بدان خوشی که نگار اندر آیدم از در

در صنعت جمع و تقسیم فرموده است:

لب آن پری پسر، رخ آن نکو نگار

بر آن سمن سرین، قد آن خجسته یار

یکی برک ارغوان، یکی شاخ سرخ گل

یکی تل نسترن، یکی سرو جویبار

خداش بر فراز قد، قدش در نشیب خد
لبش بر فرود خط، خطش گرد آنعداز
یکی ماه فوق سرو، یکی سروتحت ماه
یکی ناز زیر مور، یکی مور گرد نار
ایضاً از اوست :

بر طره گره بفرز، بر جبهه گره کم زن
چندانکه گره خواهی بر طره پر خم زن
بر هم زدن ار خواهی، يك لحظه دو عالم را
آن طره پر چین را دستی زن و بر هم زن !

پایان

منابع عمده این کتاب

- | | |
|--|-------------------------|
| ۱ - تذکره دلگشا | ۲ - فارسنامه ناصری |
| ۳ - مجمع الفصحاء | ۴ - آثار عجم |
| ۵ - گنج شایگان | ۶ - تذکره حدیقه الشعراء |
| ۷ - تاریخ ادبیات ایران تألیف ادوارد برون | |
| ۸ - « « « « دکتر شفق | |
| ۹ - کلیات قآنی | ۱۰ - دیوان وصال |
| ۱۱ - « وقار | ۱۲ - « روشن اصفهانی |
| ۱۳ - دوره مجله ارمغان | ۱۴ - دوره مجله آینده |
| ۱۵ - « « مهر | ۱۶ - « « یادگار |
| ۱۷ - « « یغما | ۱۸ - روزنامه پارس |
| ۱۹ - روزنامه نسیم شمال | ۲۰ - روزنامه آئین |



